

آزادی مذهبی و فردیت

در مقابل بابل

توسط AT Jones

معرفی

خدای فردیت و آزادی اجازه نخواهد داد که اصل و حق الهی فردیت و آزادی در ایمان و حقیقت، که در طول این قرن ها به طرز شگفت انگیزی و پیوسته برای روشن ساختن و حفظ آن تلاش کرده است، هرگز نبرد و تحقیر شود. توسط کلیسا و مردم مسیحی به رسمیت شناخته شده و ضعیف است. نه، این حقیقت، این حقیقت پر زرق و برق، که حقیقت بنیادین و تاج بر سر وجود کلیسای مسیحی و خود مسیحیت است - این حقیقت الهی بر جایگاه الهی خود در برابر جهان و در کلیسا برای همیشه تثبیت خواهد شد.

کسانی که از این حقیقت اساسی و الهی دین و کلیسای مسیحی حمایت می کنند، اکنون و همیشه، همانطور که در ابتدا بوده اند، کلیسای مسیحی واقعی در جهان خواهند بود و آن «کلیسای باشکوه» را که مسیح ارائه کرد، خواهند ساخت. خود را برای کلیسا، «او با شستن آب به وسیله کلام تقدیس و تطهیر خواهد کرد»، تا در ظهور با شکوه خود، «کلیسای باشکوه، بدون لک یا چین و چروک یا هر چیز دیگر، اما مقدس و بدون آن را به خود تقدیم کند». عیب.»

دین «وظیفه ای است که ما در قبال خالق خود و روش او در انجام این وظیفه داریم».

آزادی «وضعیت وجودی است که از تسلط دیگران یا شرایط محدودکننده آزاد است. در اخلاق و فلسفه، قدرتی است که در هر فاعل عقلانی وجود دارد که بر اساس دلایل یا انگیزه های خود، خود به خود و داوطلبانه، انتخاب کند و برای خود تصمیم بگیرد.

بنابراین آزادی دینی، معافیت انسان از تسلط دیگران یا شرایط محدودکننده است. آزادی انسان در انتخاب خود و تصمیم گیری در مورد رفتار خود، خود به خود و داوطلبانه. در انجام وظیفه در برابر خالق خود و در انجام آن وظیفه.

از آنجا که خداوند انسان را در ذات اشیا آفریده است، اول از همه اینها رابطه ای است که به خدا مربوط می شود. و اولین واجبات نمی تواند چیزی جز وظیفه در برابر خدا باشد.

فرض کنید زمانی وجود داشت که تنها یک موجود هوشمند در جهان وجود داشت. او بزرگ شد؛ و رابطه شما با خالق خود، وظیفه شما نسبت به او، تنها چیزی است که ممکن است باشد. این اولین رابطه از همه روابطی است که ممکن است وجود داشته باشد. بنابراین، نوشته شده است که «اولین همه احکام این است: ای اسرائیل بشنو، یهوه، خدای ما، یهوه واحد است. یهوه، خدای خود را با تمام دل و با تمام جان و با تمام عقل و با تمام قوت دوست بداری.»

هر چیزی که از طرف هر روحی وجود دارد، اولاً به خاطر خداست، زیرا همه چیز از جانب خدا آمده است. بنابراین، این اول از همه است

دستورات، نه به این دلیل که اولین فرمانی است که توسط کلام گفتاری یا مکتوب داده شده است، بلکه به این دلیل است که اولین چیزی است که احتمالاً می تواند باشد. و این به این دلیل است که بیان اولین اصل وجود هر موجود هوشمند است. اصل در وجود اولین مخلوق هوشمند، در اولین لحظه وجودش وجود داشت. و اصل در آنجا جاودانه، بدون تغییر و پراکنده نهفته است.

حال، گرچه این اول از همه روابط ممکن، و اول از همه وظایف است؛ در حالی که این رابطه و وظیفه در ذات موجودات عاقل است، با این حال حتی در این تکلیف ذاتی، خداوند هر موجود هوشمندی را آزاد آفریده است.

آزاد هستید که چنین تعهدی را تشخیص دهید یا نه، آزاد هستید که این وظیفه را انجام دهید یا نه، همانطور که شما ترجیح می دهید.

در این زمینه نوشته شده است: «امروز انتخاب کنید که به چه کسی خدمت می کنید». هر که بخواهد آب حیات را مجاناً بگیرد. بنابراین، این کاملاً درست است که در دین - در وظیفه ای که در قبال خالق و چگونگی انجام آن باید انجام دهیم - خداوند انسان را کاملاً «معاف از سلطه دیگران و شرایط محدودکننده» آفرید. او را آزاد ساخت تا «انتخابش را انجام دهد و رفتارش را خودش تصمیم بگیرد، خود به خود و داوطلبانه». بنابراین، آزادی دینی موهبت خداوند است که در ذات خود عطای وجود عقلانی است.

هر خدمتی به خدا که آزادانه توسط کسی که آن را ارائه می کند انتخاب نشود، نمی تواند از جانب خدا باشد. زیرا «خداوند محبت است»: و عشق و اجبار، عشق و قدرت، عشق و ظلم هرگز با هم نمی آیند. بنابراین، هر تکلیفی، هر تکلیفی، هر چیزی که به خدا عرضه می شود یا ارائه می شود که از اختیار خود فرد نباشد، نه می تواند از جانب خدا باشد و نه برای خدا. از این نظر، وقتی خداوند یکی از مخلوقات خود را آفرید-

فرشته یا انسان - برای اینکه این موجود در بندگی خدا خوشحال شود و برای اینکه در خدمت یا عبادت خدا فضیلت داشته باشد، او را در انتخاب آزاد آفرید. و آن فردیت و حق الهی بر آن است.

خداوند انسان را آزاد آفرید. وقتی انسان به واسطه گناه از این آزادی جدا شد و آن را از دست داد، مسیح آمد تا او را به طور کامل به آن بازگرداند. بنابراین راه خدا و مسیح راه آزادی است. و کار خدا از طریق مسیح با بشریت در طول تاریخ جهان این بوده است که این راه را روشن کند و به انسان امنیت مطلق آن «آزادی روح» را بدهد که تنها آزادی واقعی است. کسی که پسر آزاد می کند واقعاً آزاد است.

در کتاب مقدس شش درس مشخص به طور مشخص و واضح در مورد این موضوع از آزادی مذهبی - آزادی روح فردی در برابر سلطه انسان و ترکیبی از افراد در قدرت های جهان ارائه شده است. هر یک از این درس ها به موضوع یک اصل متمایز و خاص می پردازد. و شش درس، با هم، به طور کامل دامنه هر اصل را پوشش می دهند.

اکنون پیشنهاد می کنیم که این شش درس را به طور جداگانه و پشت سر هم، همانطور که در کتاب مقدس آمده است، به مطالعه ویژه بپردازیم. مبارزه برای آزادی مذهبی هنوز تمام نشده است. آزادی کامل مذهبی دوباره نیست

همانطور که در کتاب مقدس کاملاً واضح است، هنوز، حتی در اصل، بسیار کمتر در عمل، حتی برای توده مسیحیان شناخته شده است.

پس بیایید مطالعه کنیم و بیاموزیم تا در اصول و تجربه، همانطور که در کتب مقدس آمده است، آزادی دینی کامل داشته باشیم.

فصل 1

آزادی مذهبی مربوط به خودکامگی

در ذات اشیاء هیچ جایگاه قانونی برای تسلط بر دیگران وجود ندارد
زندگی و تجارت فرد این به طور خاص و عالی قلمرو تنها خداست که انسان را به شکل خود و برای جلال خود آفرید. هر فرد فردی و شخصی مسئول
است. باید فقط به او پاسخ دهد.

با این حال، انسان گناهکار و طغیانگر، هرگز حاضر نبوده است که اجازه دهد خداوند در درون و با روح هر انسان جای خود را داشته باشد.
همیشه بلندپرواز بوده و آماده است تا آن مکان را برای خود مطالبه کند و با هر وسیله و ابزار ممکن سعی کرده است که این ادعا را مؤثر کند. خود تاریخ،
تا آنجا که به اصول کلی مربوط می شود، به سختی چیزی بیش از تلاش های پیاپی در بزرگترین مقیاس ممکن برای موفقیت آمیز ساختن این ادعای
متکبرانه انسان گناهکار و سرکش برای قرار دادن خود به جای خداوند برای تسلط بر جان ها خواهد بود. مردان. هیچ اثباتی بزرگتر از وجود الوهیتی که
عمداً در شکل دادن به سرنوشت بشریت درگیر است، از زمان هابیل تا کنون، در ادعای همیشگی و فهرمانانه و حفظ آن آزادی کامل فرد در برابر چیزهای
ظریف وجود ندارد. ادعاها و ترکیب های قدرتمندی از قدرت و قدرت که این جهان احتمالاً می تواند ابداع کند. از نمرود تا نبوکدنصر و از نبوکدنصر تا
کنون سیر و انرژی امپراتوری به سمت این یک چیز خم شده و اعمال شده است. در تمام این مدت افراد باشکوهی مانند ابراهیم، یوسف، موسی، دانیال
و سه همراهش، پل، ویکلیف، هوس، میلیتس، مانیاس، کنراد، جروم، لوتر، راجر ویلیامز و انبوهی از نامهای به یاد ماندنی، و بالاتر از همه عیسی مسیح
با ایمان الهی به طور متعالی با خدا تنها مانده است، از نظر فردیت و از این جهت آزادی روح انسان، و به واسطه حاکمیت خدا فقط در داخل و بالاتر از
آن. قلمرو روح

امپراتوری بابل جهان متمدن را در بر می گرفت، همانطور که جهان آن زمان بود. نبوکدنصر پادشاه و فرمانروای مطلق
امپراتوری بود. «ای پادشاه، ای پادشاه پادشاهان، که خدای آسمان به او پادشاهی و قدرت و جلال عطا کرده است. فرزندان
آدمیان در هر کجا که ساکن شوند و حیوانات صحرا و پرندگان آسمان به دست او تسلیم شدند تا بر همه آنها حکومت کنی.» دانیال
2:37,38.

خدا در هدف مثبت آمیز خود همه ملتها را تابع حکومت نبوکدنصر پادشاه بابل کرده بود. ارمیا 13:1-27 در شکل و نظام حکومتی بابلی،
اقتدار پادشاه مطلق بود. حرفش قانون بود. در این مطلق گرایی حاکمیتی، پادشاه نبوکدنصر فرض می کرد که حاکم روح ها و بدن ها، زندگی مذهبی و
همچنین حاکمیت است.

رفتار مدنی کسانی که تابع قدرت او بودند. و چون فرمانروای امتهای بود، در دین و دین امتهای فرمانروایی می کرد.

در همین راستا، تصویر بزرگی از طلا به ارتفاع حدود صد پا و عرض ده پا ساخت و «آن را در صحرای دورا در ایالت بابل برپا کرد». سپس تمام مقامات امپراتوری را از ولایات فراخواند تا تصویر بزرگ طلایی را تقدیم و عبادت کنند. همه افسران آمدند و با هم جلوی تصویر ایستادند.

«اکنون منادی با صدای بلند اعلام کرد: ای قومها و قومها و مردمان همه زبانها به شما امر شده است: در آن لحظه که صدای شیپور، نوک، چنگ، غنچه، سرود، و نغمه را می شنوید. کوله بار و انواع موسیقی، به زمین خواهی افتاد و تصویر طلایی را که نبوکدنصر پادشاه برپا کرد، پرستش خواهی کرد. هر کس سجده نکند و او را عبادت نکند، فوراً در کوره آتش افکنده می شود». و هنگامی که آلات موسیقی علامت بزرگ پرستش را به صدا درآورد، همه «ملت ها و مردان از همه زبان ها» برای پرستش تصویر طلایی به زمین افتادند. دانیال. 3: 4-6

اما در مجلس سه جوان عبری بودند که از اورشلیم به بابل اسیر شده بودند، اما از طرف مقامات پادشاه بر امور استان بابل منصوب شده بودند. اینها نه رکوع می کردند و نه عبادت می کردند و نه توجه خاصی به آن داشتند

چه خبر بود.

این امر مشاهده شد و باعث اتهامات نزد پادشاه شد. «مردان یهودی هستند که شما آنها را بر امور استان بابل منصوب کردید: شدک، میشاک و عبدنگو. ای پادشاه، این مردان تو را نادیده گرفته اند، نه خدایان تو را خدمت می کنند و نه مجسمه طلایی را که تو برپا کرده ای می پرستند.» دانیال. 3: 12

سپس پادشاه "عصبانی و خشمگین" دستور داد سه جوان را به حضور او بیاورند. این کار انجام شده است. خود پادشاه اکنون مستقیماً و شخصاً با آنها گفت: "ای شادک، میشاک و عبدنگو، آیا درست است که شما خدایان من را خدمت نمی کنید و مجسمه طلایی را که من برپا کرده ام نمی پرستید؟" سپس خود پادشاه این دستور را تکرار کرد که با صدای سازهای مختلف، تعظیم و عبادت کنند، در غیر این صورت "بی درنگ در کوره آتش فروزان" انداخته می شوند.

اما مردان جوان با آرامش پاسخ دادند: «نبوکدنصر، ما نیازی به پاسخگویی به شما در این مورد نداریم. اگر خدای ما که ما او را خدمت می کنیم، بخواهد ما را نجات دهد، ما را از تنور آتشین و از دست تو ای پادشاه نجات خواهد داد. در غیر این صورت، ای پادشاه، بدان که ما خدایان تو را خدمت نخواهیم کرد و مجسمه طلایی را که تو برپا کرده ای، نخواهیم پرستید.» دانیال. 3: 16-18

اکنون موضوع به وضوح مشخص شده بود. حاکم بزرگترین قدرت جهان شخصاً دستور خود را مستقیماً به این سه نفر اعلام کرده بود. و از آنها پاسخ اعلام شده ای دریافت کرده بود که تسلیم نمی شوند.

این رفتار بود، و آن کلماتی بود که پادشاه در قدرت مطلقه خود هرگز با آن برخورد نکرده بود. بنابراین، رنجش شخصی و رسمی در او برانگیخته شد. و چنان خشمگین شد که «ظاهر صورتش به سوی مردان جوان برگردانده شد» و دستور داد که کوره را هفت برابر داغتر از حد معمول گرم کنند. و اینکه «قدرتمندترین مردانی که در ارتش او بودند» مردان جوان را بستند و به وسط کوره سوزان انداختند.

پس انجام شد. و آن سه مرد، «با خرقه‌ها، تونیک‌ها، کلاه‌ها و سایر لباس‌های خود بسته بودند. . . آنها در داخل کوره فروزان بسته شدند.» اما در آن زمان بود که شاه بیش از هر زمان دیگری در زندگی خود ترسید و "به سرعت برخاست" و خطاب به مشاوران خود فریاد زد: "مگر ما سه مرد بسته را در آتش نینداختیم؟"

آنها به او اطمینان دادند که این حقیقت دارد. اما او ادامه داد: «چهار مرد را می‌بینم که شل و ول هستند، بدون هیچ آسیبی در داخل آتش راه می‌روند. و جنبه اتاق مانند پسر خداست.»

آنگاه پادشاه به در ورودی کوره نزدیک شد و مردان را به نام خواند و گفت: «بندگان خدای متعال، بیرون بیایید و بیایید!» سپس «از میان آتش بیرون آمدند. ساتراپ‌ها، بخشداران، فرمانداران و مشاوران پادشاه دور هم جمع شدند و دیدند که آتش بر اجساد این مردان قدرتی ندارد. نه موی سرشان آواز می‌شد و نه خرقه‌هایشان عوض می‌شد و نه بوی آتش بر آنها می‌آمد.»

«نبوکدنصر سخن گفت و گفت: «متبارک باد خدای شدرک، میشاخ و عبدنفو، که فرشته خود را فرستاد و خادمان خود را که بر او توکل کرده بودند، رهانید، زیرا به قول پادشاه عمل نکردند، بلکه ترجیح دادند تسلیم شوند. بدن خود را، برای خدمت و پرستش هر خدای دیگری، غیر از خدای خود.»

پس وضعیت این است: خداوند همه امتها را به فرمانروایی پادشاه بابل در آورده بود. او با پیام‌های پیامبر خود به قوم خود، یهودیان، و آن سه جوان در میان آنها دستور داده بود که «پادشاه بابل» را خدمت کنند. با این حال، آن سه صراحتاً از خدمت به پادشاه بابل با جزئیاتی که خود شخصاً و مستقیماً به آنها دستور داده بود، خودداری کرده بودند. و در این امتناع، خود خداوند به طور قابل توجهی در کنار آنها باقی مانده بود و آنها را نجات می‌داد.

بنابراین، نمی‌توان واضح‌تر نشان داد که خداوند، هنگامی که مردم را به تسلیم شدن در برابر پادشاه بابل برای خدمت به او دستور می‌داد، هرگز دستور نداده بود یا قصد نداشتند که به او تسلیم شوند تا در زمینه دین به او خدمت کنند.

خداوند با این تأیید بی چون و چرای رفتار این سه مرد و آزادی دیدنی آنها، به پادشاه کاملاً روشن کرد که دستور او در این مورد اشتباه است. این پادشاه خواستار فرقه‌ای شده بود که حق درخواست آن را نداشت. زیرا خداوند او را در دین قوم پادشاه قرار نداده بود. که خداوند با هدایت او به رهبری امتها و اقوام و زبانها، او را رهبر دین حتی یک نفر قرار نداده است. اگر چه خداوند همه اقوام و اقوام را از نظر خدمات سیاسی و فیزیکی زیر یوغ پادشاه درآورده بود، همان خداوند مسلماً به پادشاه نشان داده بود که به هیچ وجه به او قدرت یا صلاحیتی را در زمینه خدمت به پادشاه اعطا نکرده است. روح آنها؛ که اگرچه در همه چیز بین قوم و قوم، و بین انسان و انسان، همه اقوام، ملتها و زبانها به او داده شده بود تا به او خدمت کنند، با این حال خدا او را بر همه آنها حاکم کرده بود. با این حال، پادشاه نمی‌تواند با روابط بین هر فرد و خدا کاری داشته باشد. و اینکه در صورت وجود حقوق فردی، در وجدان و عبادت، «کلام شاه» باید تغییر کند، حکم پادشاه باطل است؛ که در این مورد، پادشاه جهان فقط یک کسی نیست، زیرا در اینجا فقط خدا حاکم است و در کل.

و برای تعلیم همه پادشاهان و همه مردم تا ابد، همه اینها در آن روز انجام شد، و برای پند و اندرز ما، که پایان اعصار بر او رسیده است، نوشته شد.

فصل 2

آزادی مذهبی با توجه به برتری قانون

قدرت جهانی و امپراتوری بابل برای همیشه از بین رفته است. و دیگری جای آن را گرفت - قدرت و امپراتوری ماد. اینجا اصل دیگری از حکومت بود و در اینجا درس دیگری از آزادی مذهبی به جهان داده می شود.

در امپراتوری ماد، اصول حکومت با بابل متفاوت بود.

همانطور که دیدیم، بابل نه تنها یک سلطنت مطلقه بود، بلکه یک خودکامگی بود - حکومت تک نفره، یک مطلق گرایی تک فردی. کلام شاه قانون بود و قانون با تغییر اراده و کلام شاه قابل تغییر بود. پادشاه منبع قانون بود، کلام او قانون برای دیگران بود. اما برای خودش هیچ محدودیتی از نظر قانون وجود نداشت.

حکومت ماد نیز سلطنت مطلقه بود. در آنجا هم حرف شاه قانون بود. اما با یک تفاوت اساسی در مورد بابل -

هنگامی که کلمه پادشاه به عنوان قانون صادر شد، آن قانون نمی توانست توسط خود پادشاه تغییر یا مخالفت کند. خود پادشاه با قول یا فرمان خود که زمانی به قانون تبدیل شده بود، به دام افتاده بود. بنابراین، حکومت ماد، حکومت قانون بود، اصول آن برتری قانون بود.

به عنوان رئیس اداره بازرگانی در این امپراتوری، سه رئیس جمهور وجود داشت که دانیل اولین آنها بود. به دلیل دانش، درستکاری، مهارت و ارزش کلی دانیال در اداره، پادشاه در نظر داشت «او را بر تمام پادشاهی مستقر کند.» این شناخته شدن حسادت دو رئیس جمهور و شاهدگان دیگر را برانگیخت. و آنها توطئه کردند تا -

آن را در زیر

آنها ابتدا به دنبال «موقعیتی برای متهم کردن دانیال» در مورد رفتار او در امور امپراتوری بودند. اما پس از جست و جوی طولانی و سخت و دقیق ترین بررسی ها، مجبور شدند تلاش های خود را متوقف کنند و اعتراف کنند که هرگز «هیچ سرزنشی» پیدا نخواهند کرد. . . بدون خطا، بدون گناه" زیرا "او وفادار بود."

«آنگاه این مردان گفتند: «ما هرگز فرصتی برای متهم کردن این دانیال نخواهیم یافت، مگر اینکه در شریعت خدایش علیه او بخواهیم.»

اما آنها حتی در مورد قانون خدای خود هیچ فرصتی علیه او پیدا نکردند، تا اینکه خودشان ابتدا موقعیتی را ایجاد کردند که فرصت مورد نظر را اجتناب ناپذیر می کرد.

تلاش های طولانی و خستگی ناپذیر او برای یافتن موقعیت یا تقصیری علیه او در امور امپراتوری، آنها را به فداکاری و وفاداری مطلق او به خدا متقاعد کرده بود. آنها از طریق تحقیقات خود به تجربه دریافتند که او به هیچ وجه نمی تواند به اندازه یک تار مو از خط باریک ارادت مطلق به خدا متمایل شود. اما این یک موضوع کاملاً فردی بود که در آن هیچ دخالتی با هیچ مردی وجود نداشت. و در رفتار شما با دیگران و

ایالت، تحقیقات آگاهانه مغرضانه خود نشان داده بود که در واقع سودمند است.

بنابراین، بنا به شرایط و شرایط، هیچ زمینه ای وجود ندارد که بتوان بر ضد او، حتی با توجه به قانون خدایش، مناسبی پیدا کرد. از این رو، آنها که با ضرورت ایجاد چنین شرایطی مواجه شدند، ارادت تزلزل ناپذیر دانیال به خدا، ابزاری را ایجاد کرد که از طریق آن اقدام کنند. از این رو طرحی در نظر گرفتند که تمام مقامات امپراتوری را به سوی خود کشاندند و نزد شاه رفتند و گفتند: «ای داریوش، تا ابد زنده باش! همه رؤسای پادشاهی، بخشداران و ساتراپ ها، مشاوران و والیان، توافق کردند که پادشاه فرمانی وضع کند و منع قطعی کند که هر کسی که در مدت سی روز از هر خدا و یا هر انسانی تقاضا کند، نه تو ای پادشاه، به لانه شیرها انداخته شوی. پس اکنون ای پادشاه، حکم را صادر کن و سند را امضا کن تا تغییر نکند، اگر -

طبق قانون مادها و پارسها که قابل لغو نیست . « دانیال .8-6: 6 پادشاه به خود اجازه داد تا با این پیشنهاد چالوسانه از سوی تعداد زیادی از عالی ترین مقامات امپراتوری فریفته شود و این فرمان را امضا کرد. دانیال می دانست که این فرمان ساخته شده است و این قانون توسط پادشاه امضا شده است. او می دانست که اکنون قانون امپراتوری است - قانونی که نه می توان آن را دور زد و نه تغییر داد. با این حال، به خانه رفت و با نزدیک شدن به وقت نماز، روزی سه مرتبه «در پیشگاه خدای خود نماز می خواند و شکر می کرد». سپس با توجه به این بی اعتنائی آشکار به قوانین شاهنشاهی، با عجله نزد شاه رفتند و با احترام فراوان از او پرسیدند: «مگر حکمی را امضا نکردی؟ . "

پادشاه پاسخ داد: این کلمه بر طبق قانون مادها و پارسها مسلم است که قابل لغو نیست. سپس نویسندگان نیرنگ گزارش دادند: «این دانیال، که یکی از تبعیدیان یهودا است، نه به تو، ای پادشاه، نه به حکمی که تو امضا کردی، توجهی نمی کند، بلکه روزی سه بار دعا می کند.»

آنگاه پادشاه با شنیدن این سخن ، «بسیار اندوهگین شد و در درون خود مصمم شد که دانیال را آزاد کند. و تا غروب خورشید سعی کرد او را نجات دهد.» اما در طول آن زمان و در هر مناسبت، پادشاه با مردان حيله گر مواجه می شد که می گفتند: «قانون. قانون". ای شاه بدان که این قانون مادها و پارسیان است که هیچ منع و فرمانی را که شاه تحریم می کند قابل تغییر نیست .

برتری قانون، خود شاه را محدود می کرد. راه گریزی نبود و در میان اکراه بسیار، «به آنها دستور داد تا دانیال را بیاورند و او را به لانه ی له بیاندازند. یون ها.»

شاه شب را ناشتا و بدون خواب گذراند. اما صبح زود او با عجله به چاه شیرها رفت و «دانیال را با صدای غمگینی صدا زد. پادشاه به دانیال گفت: «دانیال، بنده خدای زنده، آیا ممکن است خدای تو که همیشه او را خدمت می کنی، تو را از دست شیرها نجات دهد؟»

دانیال پاسخ داد: «ای پادشاه، تا ابد زنده باش! خدای من فرشته خود را فرستاد و دهان شیرها را بست تا به من آسیبی نرسانند، زیرا در برابر او بی گناهی در من یافت شد. ای پادشاه، من هم به تو گناهی نکرده ام.» و در آنجا کاملاً و برای همیشه ثابت شد که شخصی که به هر قانونی که بر پرستش خدا تأثیر می گذارد بی احترامی کند در برابر خدا بی گناه است و همچنین «هیچ جنایتی» به پادشاه، یا دولت، یا جامعه، یا به او مرتکب نمی شود. هر شخص دیگری اصل قانون یا دولت.

همه اینها در حقیقت الهی بار دیگر نشان می دهد که هیچ حکومت زمینی هرگز نمی تواند در امور دینی، یعنی «وظیفه ای که در قبال خالق خود داریم و به شیوه او»، حق یا صلاحیتی داشته باشد.

بگذار مراقب خودمان باشیم.» در این مورد، نشان دیگری وجود دارد که هیچ دولتی هرگز نمی تواند این حق را داشته باشد که مقرراتی را که به دین احترام می گذارد، در قانون وارد کند و در نتیجه ادعای برتری و تمامیت «قانون» را داشته باشد. که «اساساً بحث دین نیست، بلکه فقط قانون است»، که «ما خواستار اعمال دینی نیستیم، بلکه فقط خواستار احترام به قانون هستیم». در مورد دانیال و «برتری قانون مادها و پارسها»، پاسخ الهی به همه این درخواستها این است که هیچ چیز مربوط به دین هرگز نمیتواند به حق در قانون جایی داشته باشد.

حق فردیت کامل در دین، دارای خصوصیت الهی است و بنابراین، یک حق مطلقاً انکارناپذیر است. و قانونی شمردن فرایض یا منع شرعی، خللی در اعمال آزادانه این حق الهی ندارد. کمال حق، و آزادی کامل اعمال آن، همیشه ثابت می ماند، حتی اگر دین بخشی از قانون باشد. و هنگامی که دین، رعایت یا منع دینی در قانون تثبیت شده باشد، اگرچه قانون مانند مادها و پارسها عالی و غیرقابل انعطاف است، حق الهی و آزادی کامل فردیت در دین به قانونی که مظهر دین است گسترش می یابد. چنین قانونی اصلاً قانون نیست. مزاحمت تحمیل فرایض یا منع دینی تحت پوشش «برتری و تمامیت قانون» به جای اینکه حق الهی و آزادی کامل و فردیت دین را از بین ببرد یا به هر نحوی محدود کند، صرفاً تا حدی واکنش نشان می دهد که عملاً همه زمینه های ادعا را از بین می برد. در مورد «برتری و یکپارچگی قانون» - در واقع قانون خاص در مورد را باطل می کند.

قانون مدنی قطعاً در زمینه امور مدنی برتر است، اما در زمینه امور دینی اصلاً جایی ندارد.

در حضور حق الهی فردیت در دین، همانطور که به حکومت خودکامه مربوط می شود، که در مورد پادشاه نبوکدنصر نشان داده شد، کلام پادشاه باید تغییر کند.

با وجود حق الهی فردیت در دین، همانطور که به برتری و انعطاف ناپذیری قانون مربوط می شود، که در حکومت مادها و پارسها نشان داده شده است، هر قانونی که بر دین تأثیر بگذارد یا به آن فکر کند، به سادگی هیچ قانونی نیست.

میدان دین، میدان خداست. در این زمینه فقط خدا حاکم است و اراده او تنها قانون است. و در این زمینه فرد تنها با خدا می ایستد و فقط در برابر او مسئول است.

فصل 3

آزادی مذهبی در هر چیزی
به اتحاد دولت و کلیسا مربوط می شود

با حقایق بسیار قابل توجه و تجربیات غیرقابل انکار، در مورد پادشاه نبوکدنصر و سه جوان عبری، حقیقت و اصل الهی برای همیشه روشن شد، که با دین مردم هیچ پادشاهی حق ندارد کاری انجام دهد. که با توجه به حق فردیت در دین، حرف پادشاه باید تغییر کند.

با واقعیات و تجربیات مربوطه، در مورد حکومت ماد علیه دانیال، اراده و حقیقت الهی برای همیشه روشن شد و این اصل که با دین مردم هیچ قانونی و هیچ حکومتی از سوی مردم وجود ندارد.

از طریق قانون، ممکن است به حق هیچ ربطی به آن نداشته باشد - که در مقابل اعمال آزادانه فردیت در دین، هر قانونی مربوط به دین چیزی نیست. و هر فردی که چنین قانونی را مطلقاً نادیده می گیرد و نادیده می گیرد، در پیشگاه خداوند «بی گناه» است و در مقابل حکومت، قانون یا جامعه نیز «جنایتی» وجود ندارد.

این دو مثال، و اصولی که نشان می دهند، هر مرحله از حکومت زمینی را در بر می گیرد. بدین ترتیب این حقیقت عظیم و حیاتی روشن می شود که دین با آداب، نهادها و آیین هایش کاملاً از اجبار حکومت های زمینی در هر مرحله و هر شکلی مستثنی است. دین، با هر چیزی که به آن مربوط می شود، تنها در روابط شخصی او با خدا به فرد تعلق دارد.

اما راه دیگری وجود دارد که انسان از طریق آن به دنبال تسلط بر انسان در قلمرو دین بوده است: از طریق کلیسا، از طریق دولت.

مردمی که از جهان فرا خوانده شده اند و از جهان به سوی خدا جدا شده اند، کلیسای او در جهان هستند. هنگامی که خدا قوم خود را از مصر فرا خواند، آنها ابتدا «کلیسا در بیابان» بودند. و بعداً در سرزمین کنعان کلیسای آنجا بودند.

به دلیل گردن سفت، سختی قلب، و ناپیایی ذهن، آنها متأسفانه هدف بزرگ خدا را برای آنها به عنوان کلیسایش از دست داده اند. با این حال، خداوند در نیکی و رحمت خود، نسل به نسل، رفتار آنها را در بیابان و در زمین تحمل کرد. بنابراین، طی فراز و نشیب های بسیاری، آن مردم تا زمانی که مسیح، خداوند، بر روی زمین ساکن شد، به عنوان کلیسا ادامه دادند. در تمام این مدت، این کلیسا وارث باشکوه ترین وعده های پادشاهی و فرمانروایی گسترده بوده است.

در زمانی که مسیح به عنوان یک انسان به زمین آمد، سلطه و قدرت روم مردم آن کلیسا را در انقیاد شدید و بی رحمانه موقتی نگه داشت و آنها آرزوی ظهور نجات دهنده موعود را داشتند. این نجات دهنده بسیار وعده داده شده بود، و سرانجام او آمد. اما بزرگان کلیسا به جاه طلبی دنیوی خود اجازه داده بودند که چشمان خود را از معنویت ملکوت و فرمانروایی که وعده داده شده بود پنهان کنند. به دنبال و به مردم آموخت که منتظر یک آزادی بخش سیاسی و موقت باشند که یوغ رم را از بین ببرد، قدرت آن را بشکنند و کلیسای مردم برگزیده را به مقام قدرت و سلطه بر ملت‌ها ارتقا دهد، مطابق با آنچه برای آن حفظ شده بود. طولانی توسط ملت ها بر شما.

هنگامی که عیسی برای اولین بار در خدمت عمومی خود ظاهر شد، این بزرگان کلیسا جمعیتی را که دور او جمع شده بودند دنبال کردند و با علاقه به او گوش دادند، به این امید که او انتظارات آنها را برآورده کند. اما وقتی دیدند که علاقه و اشتیاق جمعیت به جایی رسیده است که «می‌خواهند او را مجبور به پادشاهی کنند» و وقتی دیدند عیسی به جای این که این افتخار را بپذیرد یا به چنین پروژه‌ای تشویق کند، «از میان آنها کناره‌گیری کرد». آنها همچنین در این امر دیدند که تمام امیدهای جاه طلبانه آنها برای رهایی از سلطه روم و تعالی بر ملتها تا آنجا که به عیسی مربوط می شد کاملاً بیهوده بود.

در این زمان نفوذ عیسی بر مردم چنان گسترده و قوی شده بود که رهبران کلیسا دیدند که قدرت آنها بر مردم به سرعت در حال از بین رفتن است. آنها به جای اینکه برنامه‌های بلندپروازانه و امیدهایشان به قدرت و سلطه دنیوی را برآورده یا تأیید کنند، با وحشت دیدند که قدرت و نفوذی که در میان مردم داشتند تا حد زیادی تضعیف شده است. و این به خاطر مردی است که از گمنامی بزرگ متولد شده بود، که از شهری کم‌شهرت آمده بود، و حداکثر فقط

یک عضو معمولی کلیسا! برای حفظ جایگاه و منزلت آنها باید کاری انجام می شد و به سرعت. آشکارا خیلی دیر شده بود که به او دستور بدهیم که موعظه یا تدریس نکند. در آن زمان آنها به خوبی می دانستند که نه تنها او، بلکه خود جمعیت نیز به هیچ ممنوعیتی از این نوع توجه نمی کنند. اما راهی برای برون رفت - وسیله ای برای حفظ مقام و منزلت او - و تامین قدرت آنها بر او و مردم وجود داشت. از نظر آنها نسبت به خودشان و موقعیتشان، این کار بسیار آسانی بود که موقعیت و منزلت آنها را نه تنها با موقعیت، بلکه با وجود کلیسا و حتی خود ملت یکی کنند. در این باره نتیجه گرفتند: «اگر او را اینگونه رها کنیم، همه به او ایمان می آورند؛ سپس رومیان خواهند آمد و نه تنها جای ما، بلکه خود ملت را خواهند گرفت.» و "از آن روز به بعد تصمیم گرفتند او را بکشند." یوحنا 11:47,53.

اما از آنجایی که آنها تحت حاکمیت روم بودند، برای آنها مشروع نبود که کسی را به قتل برسانند. بنابراین، برای رسیدن به هدف خود باید کنترل را از دولت یا مقامات مدنی به دست می آوردند. اهمیتی نداشت که چنین اقتداری رومی بود، و آن اقتدار رومی که آنها بیش از همه چیزهای زمینی از آن متنفر بودند و تحت هیچ شرایطی نمی توانستند آن را تشخیص دهند، مهم نبود. همه اینها باید در مواجهه با بدیل وحشتناک ناپدید شدن جایگاه، منزلت و قدرت آنها در کلیسا فراموش شود.

در کلیسا، فریسیان و هیروودیس ها در قطب های مخالف ایستادند. هیروودیان ها به این دلیل نامیده می شدند که از طرفداران هیروودیس بودند. آنها مدافعان هیروودیس در مقام او به عنوان پادشاه یهودا بودند. اما هیروودیس که فقط با تعیین مستقیم روم پادشاه بود، باقی ماند و با قدرت روم خود را به عنوان پادشاه حفظ کرد. بنابراین، حامی و معذرت خواهی هرود به معنای بیشتر حامی و معذرت خواهی روم بود.

فریسیان منحصراً افراد عادل کلیسا بودند. آنها نماینده حزب افراطی کلیسا بودند. به این ترتیب، آنها حافظان پاک کلیسا، نمایندگان واقعی ترین وفاداری به خدا و کرامت باستانی مردم برگزیده بودند. به این ترتیب، آنها تندروترین مخالفان و مخالف روم و هر چیزی که از روم بود یا با آن ارتباط داشت، بودند.

اما فریسیان، به عنوان انحصاراً صالحان و دارای بالاترین منزلت، کسانی بودند که بیشترین دشمنی را با مسیح داشتند و رهبری شوراها و برنامه های نابودی او را به عهده گرفتند. و برای رسیدن به هدف خود از مرگ او، به همکاری قدرت سکولار، که تنها روم بود، نیاز داشتند. بنابراین، برای تحقق هدف خود علیه عیسی، نفرت خود از روم را نادیده گرفتند و از قدرت روم که به دلیل مسلک، شدیدترین مخالفان و مخالفان آن بودند، علیه عیسی استفاده کردند.

ایزاری که آنها می توانستند از طریق آن بر این شکاف به سمت روم غلبه کنند تا قدرت سکولار را به دست آورند، یافتن موضوعات مشترک با هیروودیس ها بود. هیروودیان ها که فقط کمتر از فریسیان با عیسی مخالف بودند، برای اتحاد آماده بودند. از طریق این اتحاد، حزب سیاسی با فریسیان توافق می کرد و نفوذ و قدرت سیاسی آن حزب تحت فرمان رهبران کلیسایی قرار می گرفت. این به آنها استفاده از نیروی نظامی را تضمین می کند، که آنها باید از آن برای تضمین تحرکات اعلام شده خود علیه عیسی استفاده کنند.

اتحاد برقرار شد و توطئه شکل گرفت: «وقتی فریسیان عقب نشینی کردند، فوراً با هیروودیس ها علیه او توطئه کردند که چگونه او

زندگی را می گرفت.» مرقس 6: 3 «آنگاه فریسیان رفتند و با یکدیگر مشورت کردند که چگونه او را در سخنی غافلگیر کنند. و شاگردانی را همراه با هیرودیان ها نزد او فرستادند، «فرستادگانی که خود را عادل جلوه می دادند تا ببینند آیا می توانند او را به هر کلمه ای دستگیر کنند تا او را به صلاحیت و اختیار والی بسپارند.» متی 16: 15، 22: 20 و آن فرماندار پیلطس رومی بود.

هنگامی که سرانجام زمان فرا رسید، در آن نیمه شب وحشتناک در جتسیمانی، هنگامی که یهودا "گروهی با شمشیرهای سران کاهنان و بزرگان قوم" را همراه خود داشت، او را به آنها تحویل دادند و دستگیر کردند.

چون او را تحت کنترل خود داشتند، ابتدا او را نزد حنا بردند. حنا او را نزد قیافا فرستاد و قیافا او را نزد پیلطس، فرماندار رومی فرستاد. پیلطس او را نزد هیرودیس فرستاد و او «با نگاهی» او را به هیچ وجه تقلیل داد و او را مسخره کرد و او را در جامه ای خیره کننده حاضر کرد و دوباره نزد پیلطس فرستاد. و هنگامی که پیلطس می خواست او را آزاد کند، آنها یادداشت سیاسی نهایی خود را مبنی بر وفاداری به سزار و روم صادر کردند، حتی بالاتر از وفاداری خود پیلطس به روم. «اگر شرق را آزاد کنی، دوست قیصر نیستی. هر که خود را پادشاه کند بر ضد قیصر است.»

پیلطس این آخرین درخواست را کرد: "آیا پادشاه شما را مصلوب کنم؟" تنها برای اینکه در پاسخ به سخنان رسا مبنی بر ترک نهایی خدا و اتحاد کاملتر با روم دست یابد. ما شاهی جز سزار نداریم

«او را مصلوب کن! مصلوبش کن!» «با فریادهای بلند از او خواستند که مصلوب شود. و فریادشان غالب شد.»

بدین ترتیب فاجعه آمیز ترین جنایت در تمام تاریخ جهان رخ داد. و این از طریق اتحاد دولت و کلیسا امکان پذیر شد - کلیسا که قدرت سکولار را کنترل می کند و از آن قدرت برای مؤثر ساختن اراده و هدف شیطانی خود استفاده می کند.

این واقعیت وحشتناک به تنهایی برای اطمینان از لعنت دائمی و بی نهایت کافی است، و همه پیوندهای مشابه را برای همیشه به بدنامی ابدی انداخت. با چنین سابقه ای در اولین فرصتی که داده شد، اصلاً عجیب نیست که همین امر اتحاد دولت و کلیسا - کلیسا که قدرت سکولار را در دست دارد - باید ثابت می کرد و هرگز نباید بزرگ ترین نفرین را به مردم و ملت ها در هر کجا ثابت کند. باشد که همیشه پیدا شود.

بنابراین، در واقع کاملاً نشان داده شده است که «قدرت سکولار دارد هدیه شیطانی به کلیسا ثابت شد.»

فصل 4

آزادی مذهبی در هر چیزی
در مورد خود کلیسا

دیدیم که هیچ حکومت سلطنتی حق تحمیل اعمال مذهبی را ندارد. و اینکه وقتی چنین قدرتی چنین می کند، حق فردیت در دین عالی است و کلام پادشاه باید تغییر کند.

ما همچنین دریافتیم که هیچ دولتی که در آن قانون عالی است، حق ندارد قانون، فرمان، یا ماده ای را که دین را پوشش می دهد، به قوانین پادشاهی اضافه کند. و اینکه وقتی چنین کاری انجام می شود، حق فردیت در دین عالی و برائت در پیشگاه خداوند باقی می ماند، و

معافیت کامل از گناه در برابر دولت، قانون و جامعه در کسانی است که به این قانون بی احترامی می کنند.

ما متوجه شدیم که کلیسا حق کنترل قدرت مدنی برای اجرای اراده یا پیشبرد اهدافش را ندارد. و هنگامی که او این کار را انجام می دهد، ارتباطی از نهایت گناه شکل می گیرد. یک قدرت شیطانی در اختیار چنین کلیسایی است و حق فردیت در دین همچنان عالی است و آزادانه اعمال می شود.

ترکیب دیگری نیز وجود دارد که از طریق آن سلطه انسان در دین را جستجو کرده است؛ این مربوط به خود کلیسا است - کلیسا که به عضویت آن در ارتباط است. و در این باره، چه در اصل، چه از نظر واقعیات تجربه قابل توجه، کتاب مقدس کمتر از هر نمونه دیگری که در این زمینه ارائه شده است، صریح نیست.

قبلاً گزارش شده است که چگونه اسرائیل، هنگامی که از مصر آزاد شد، اولین «کلیسا در صحرا» و بعداً در سرزمین کنعان بود. و اینکه همین اسرائیل در روزگار مسیح بر روی زمین، اگرچه از نظر روح و ماهیت بسیار از ایده آل الهی برای آنها فاصله داشت، با این وجود، هنوز در واقع کلیسا در نزول مستقیم بود.

سازمان رسمی این کلیسا نیز در تبار مستقیم همچنان به همین صورت بود. کاهنان - رؤسای کاهنان و کاهنان اعظم - به ترتیب و جانشینی، ادامه مستقیم نظمی بودند که خداوند از طریق موسی در بیابان ایجاد کرد. شورای رسمی کلیسا - سندهرین - نیز در ایده و شکل از هفتاد نفر از پیران منصوب شده توسط خداوند از طریق موسی در بیابان بود. بنابراین، در ایام مسیح بر روی زمین، کل سازمان اسرائیل - کاهنان و شورای بزرگ - در شکل و در واقع مستقیماً از سازمان الهی که توسط خداوند از طریق موسی در بیابان ایجاد شده بود، نازل شده بود. و این واقعاً کلیسا از نسل آن در بیابان بود.

رسولان خداوند و شاگردان اولیه عیسی بدون استثنا همه اعضای این کلیسا بودند. آنها به طور مساوی با دیگران در خدمات و عبادت آن کلیسا شرکت داشتند. آنها با بقیه به معبد می رفتند و برمی گشتند تا در ساعات معمول عبادت کنند. و در معبد تدریس می کرد. اعمال رسولان 5:12; 3:1; 2:46 و مردم از این که چنین شد خوشحال شدند و رضایت خداوند به میزان زیادی بر همه آنان بود.

اما آن حواریون و شاگردان چیزهایی آموخته بودند و حقیقت الهی را می دانستند که افراد برجسته در کلیسا نمی دانستند و نمی شناختند. و با دانستن این موضوع آن را اعلام خواهند کرد. بنابراین، آنها عیسی و رستائیز و نجات از طریق او را موعظه کردند، و این که راه دیگری وجود ندارد - همان عیسی که دستور و سازمان رسمی کلیسا بر آن "اکنون خائنان و قاتلان" بودند. بنابراین، این دستور و سازمان رسمی کلیسا این مقام و امتیاز تصمیم گیری را به عهده گرفت که آن دسته از اعضای کلیسا نباید آن حقیقتی را که می دانستند حقیقت است موعظه یا تعلیم دهند.

به این معنا، کاهنان و مقامات معبد، پطرس و یوحنا را دستگیر کردند و آنها را در زندان انداختند، در حالی که آنها در وقت نماز به معبد رفته بودند و مرد فلج از طریق ایمان به نام عیسی شفا یافته بود. پیتیر برای آن مردمی که در آنجا جمع شده بودند موعظه کرده بود. سپس صبح روز بعد، کل نظم و سازمان رسمی کلیسا - حاکمان، هفتاد نفر از مشایخ، کاتبان، کاهنان و کاهن اعظم - دور هم جمع شدند و پطرس و را احضار کردند.

یوحنا آنها را در میان آنها قرار داد و از آنها پرسید که با چه قدرتی موعظه می کردند: "به کدام قدرت یا به نام چه کسی این کار را کردید؟"

سپس پطرس "پسر از روح القدس" پاسخ داد. همه در مجلس از جسارت آن دو عضو صرفاً بی سواد کلیسا در حضور آن شرکت رسمی و اوت "تعجب" کردند. "آنها دریافتند که با عیسی بوده اند." پدر و ژواثو از شورا اخراج شدند در حالی که اعضای آن "در میان خود مشورت می کردند".

در کنفرانس آنها تصمیم گرفتند: "اجازه دهید آنها را تهدید کنیم که دیگر این نام را با کسی نگویند." سپس پطرس و یوحنا را صدا زدند و «به آنها دستور دادند که به نام عیسی سخن نگویند و تعلیم ندهند.» اما پطرس و یوحنا فوراً پاسخ دادند: «قضاوت کنید که آیا در نظر خدا درست است که به شما گوش دهیم تا به خدا. زیرا ما نمی توانیم از چیزهایی که دیده و شنیده ایم صحبت نکنیم.» در این پاسخی که به آسانی داده شد، به نظر آن مجلس رسید که این مردان عادی و بی سواد -

اعضای کلیسا در واقع این تصور را منتقل می کنند که ممکن است افرادی مانند خودشان توسط خدا آموزش ببینند، و مستقیماً از خدا بیاموزند، چیزهایی که کل مجمع مقامات عالی و مردان تحصیل کرده کلیسا از آن بی اطلاع بودند. ; و اینکه آنها هیچ توجهی به دستور شورا نخواهند داشت، بلکه بدون توجه به هر چیزی که شورا ممکن است بگوید یا انجام دهد، پیش می روند. و کاملاً واضح است که از نظر شورا، چنین اقدامی تنها بیانگر این است که هر فرد به جای خودش پاسخگو باشد، استقلال فردی که «تمام نظم و اقتدار را بر هم خواهد زد».

چه واکنشی از سوی افرادی مانند آن ها، به افسران و به شرکتی باوقار مانند آن. چه پاسخی از سوی مردم عادی به آن مجلس مرداد. از تک تک اعضای کلیسا گرفته تا مجمع منظم کسانی که برای چندین دهه عالی ترین افسران و دستورات الهی بودند که به سازمان کلیسا منصوب شده بودند. آن مقامات نمی توانستند چیزی کمتر از فرضیات و از بین بردن تمام نظم و سازمان در کلیسا تلقی کنند.

با این حال، شورا به آنها اجازه داد که همچنان در معرض تهدید شدید قرار گیرند. دیگر نباید آنطور تدریس کند.

پطرس و یوحنا که اجازه رفتن پیدا کردند، رفتند تا با هم همراهی کنند و «به آنها گفتند که سران کاهنان و بزرگان چه چیزهایی به آنها گفته بودند.» و بقیه، به جای اینکه کوچکترین احترام یا ترسی از خود نشان دهند، نه تنها با قاطعیت کاری را که پیتر و جان انجام داده بودند تأیید کردند، بلکه از آنچه «به اتفاق آرا» از خدا تشکر و ستایش کردند، بسیار خوشحال شدند و از او خواستند که به تهدیدات آنها نگاه کند و به آنها اجازه داد تا «کلام تو را با جسارت تمام» اعلام کنند. و خدا شاهد استواری مسیحی آنها بود، و «مکانی که آنها در آنجا جمع شده بودند لرزید. همگی مملو از روح القدس بودند و با شهامت کلام خدا را اعلام کردند.» «و انبوه مؤمنان، اعم از زن و مرد، که به خداوند متحد می شدند، بیشتر و بیشتر می شد.»

این نافرمانی آشکار از «اقتدار» کلیسا، این جسورانه «بی اعتنایی به نظم و سازمان مستقر» نمی توانست ادامه یابد. بنابراین، رسولان دستگیر و زندانی شدند. «اما چون کاهن اعظم و همه کسانی که با او بودند، یعنی فرقه صدوقیان، برخاستند، حسادت کردند و رسولان را گرفتند و در زندان عمومی انداختند.»

اما بنگرید، «شب، فرشته خداوند درهای زندان را گشود، و ایشان را بیرون آورد، به ایشان گفت: بروید و در معبد حاضر شوید و تمام سخنان این زندگی را به مردم بگویید. چون این را شنیدند، به محض اینکه روز فرا رسید، وارد معبد شدند و تعلیم دادند.»

در همان صبح، کاهن اعظم و کسانی که با او بودند، «سنهدرین و کل مجلس سنای بنی اسرائیل را احضار کردند و فرستادند تا آنها را از زندان ببرند» تا رسولان را برای پاسخگویی همه به حضورشان بیاورند. این: «سرکشی»، «ارتداد» و «مخالفت با کار سازمان یافته» در کلیسا. قاصدها برگشتند و گزارش دادند که زندان را کاملاً بسته و نگهبانان را در پست هایشان دیدند، اما هیچ یک از زندانیان آنجا نبودند. اما در حالی که اعضای سنهدرین از معنای همه آن تعجب می کردند، شخصی آمد و گفت که آن مردان «در معبد هستند و به مردم تعلیم می دهند.»

افسران برای دستگیری دوباره آنها فرستاده شدند و آنها را به سنهدرین آوردند. کاهن اعظم از آنها پرسید: «ما صریحاً به شما دستور دادیم که به آن نام تعلیم ندهید، اما اورشلیم را از تعلیم خود پر کرده اید.»

رسولان همانطور که قبلاً انجام داده بودند پاسخ دادند: «ما باید از خدا اطاعت کنیم تا مردم. خدای پدران ما عیسی را زنده کرد که او را با آویختن او به درخت کشتید. اما خداوند با دست راست خود او را به شاهزاده و ناجی تعالی داد تا به اسرائیل توبه و بخشش گناهان عطا کند. اکنون، ما شاهد این حقایق هستیم، و همچنین روح القدس، که خدا به کسانی که به او داده اند، داده است.

اطاعت کن.»

اعضای سنهدرین در مواجهه با این اصرار جسورانه در نگرش ممنوع، "می خواستند آنها را بکشند". اما اعضای این شورا توسط جمالئیل از چنین اقدام افراطی منصرف شدند. با این حال، رسولان دوباره احضار شدند و آنها را "شلاق زدند" و دوباره به آنها دستور دادند "به نام عیسی صحبت نکنند" و سپس آنها را آزاد کردند.

رسولان از حضور شورا خارج شدند. اما به جای ترساندن یا تسلیم شدن توسط شورا، یا از کاری که انجام داده بودند، همه آنها دوباره خوشحال بودند که برای آموزش آنچه می دیدند و می دانستند شایسته تحمل شلاق یا هر مصیبت دیگری از سوی سازمان رسمی کلیسا هستند. حقیقت و علیرغم اینکه اعضای سنهدرین از اجزای تشکیلات رسمی کلیسایی بودند که با آنها این گونه رفتار می کردند و مکرراً به آنها دستور می دادند که اصلاً آنچه را که موعظه و تعلیم می کردند، تبلیغ نکنند، «هر روز در معبد و از خانه آنها دست از تدریس و موعظه عیسی مسیح» برنداشتند.

بنابراین، با حقایق روشن از تجربیات قابل توجه تحت نظر خدا، نشان داده می شود که بالاتر از هر چیز رسمیت کشیشی، شورا یا اداره هر کلیسا، حق فردیت در دین، ایمان و تعلیم، برتر باقی می ماند. با این شرح غیرقابل انکار کتاب مقدس نشان داده می شود که هیچ مجمع یا شورای کلیسا هیچ اختیار یا حقی ندارد که به کسی یا حتی خود اعضای کلیسا در مورد آنچه که باید تعلیم یا موعظه کنند فرمان دهد یا سؤال کند. (1)

(1) در مورد رفتار، در مورد «تخطی» یا «تقصیر» هر یک از اعضا، دستورالعمل و راهنمایی الهی دقیقاً به کلیسا داده می شود که چگونه عمل کند. و این کلمه باید صادقانه در حروف و روح و با

روح فروتنی برای "پیروزی" و "بازیابی" فرد، هرگز برای قضاوت، محکوم کردن یا دور انداختن. اما تا آنجا که به ایمان مربوط می شود، کلیسا هیچ دستور الهی و در نتیجه هیچ حق رویه ای ندارد - «نه اینکه ما بر ایمان شما تسلط داریم». ایمان داری؟ آن را برای خود در پیشگاه خدا داشته باشید. «نگاه به عیسی، نویسنده و تکمیل کننده ایمان».

گزارش الهام گرفته از این مورد نشان می دهد که:

1. همانطور که در مورد نبوکدنصر و سه عبرانیان به طور قطع، از نظر الهی نشان داده شده است که هیچ پادشاهی هرگز نمی تواند این حق را داشته باشد که در مورد هر چیزی که مربوط به دین است، دستور دهد.

2. همانطور که در مورد قانون و حکومت مادها و پارس مسلم است، از نظر الهی ثابت شده است که هیچ حکومتی هرگز نمی تواند حق وضع قوانین مربوط به دین را داشته باشد.

3. همانطور که در مورد کلیسای اسرائیل علیه مسیح مسلماً، از نظر الهی نشان داده شده است که هیچ مقام کلیسایی هرگز نمی تواند مفید باشد -

خواه از قدرت مدنی برای اجرای اراده خود یا ارتقای نیات آن؛

4. همانطور که قطعاً در این مورد کلیسای اسرائیل علیه حواریون و شاگردان خداوند، از نظر الهی نیز نشان داده شده است که هیچ کلیسا، هیچ شورا، کمیسیون، یا دیگر هیئت یا انجمن افسران، یا

دیگران، ممکن است هرگز این حق را نداشته باشند که دیکته کنند که هر یک از اعضای انجمن خود چه ارتباطی با آنچه که باید باور داشته باشند یا نه، یا آنچه را که می خواهند یا نمی خواهند آموزش دهند، انجام دهند.

چهار مورد ارائه شده در کتاب مقدس کاملاً موازی هستند. در هر مورد، قدرتی که سعی در تسلط بر دین داشت، مستقیماً توسط خدای بهشت مورد مخالفت و افشای قرار گرفت، و به این ترتیب از نظر الهی «کاملاً نادرست» نشان داده شد، و در هر مورد، حق فردیت در دین از نظر الهی به عنوان حق ابدی نشان داده شد. .

در هر یک از چهار مورد، یک اصل متمایز دخیل و نشان داده شده است: در مورد چهارم کمتر از هر یک از سه مورد قبل نیست. همان طور که نبوکدنصر در مطالبه پرستش اشتباه می کرد. همان طور که قانون ماد و پارس در منع عبادت اشتباه بود. همانطور که کلیسای اسرائیل در به کارگیری قدرت مدنی برای اجرای اراده خود در برابر عیسی خداوند اشتباه می کرد. همان طور که همین کلیسا در ممنوع کردن هر یک از اعضای کلیسا از تعلیم یا موعظه حقیقتی که از جانب عیسی خداوند و به وسیله روح خدا می دانستند، اشتباه کرد.

و در مورد نبوکدنصر، اصل این است که هیچ پادشاهی نمی تواند به طور مشروع مانند آن پادشاه عمل کند. در مورد قانون مادها و پارسها اصل این است که هیچ قانونی هرگز نمی تواند به طور مشروع مشابه آن قانون باشد.

در مورد سازمان کلیسایی که از قدرت مدنی علیه مسیح استفاده می کند، اصل این است که هیچ کلیسا و هیچ سازمان کلیسایی نمی تواند قدرت مدنی را به هر شکلی به کار گیرد. همانطور که در مورد کلیسای اسرائیل علیه حواریون، اصل این است که هیچ کلیسا، و هیچ سازمان کلیسایی، یا سازمان یا شرکت مذهبی، نمی تواند به شیوه ای مشابه با رسمی آن کلیسا عمل کند.

خیر؛ نصیحت جملاتیل به آن اداره کلیسایی در آن روز درست بود و همیشه درست است و دستور الهی برای همیشه به هر هیئت، شورا، اداره کلیسایی است: «آنها را رها کنید». اگر این موعظه یا این کار از انسان باشد، از بین خواهد رفت. اما اگر از جانب خدا باشد کاری نمی توان کرد

شما می توانید آن را نابود کنید؛ و در این صورت، هر طور که بخواهید آن را نابود کنید، متوجه می شوید که تنها با خدا می جنگید. این جنبه در قلمرو خداست.

این فقط تابع صلاحیت شماسست. آنجا را رها کن و بر او توکل کن و برای خود او را خدمت کن. و بگذار دیگران هر طور که می خواهند همین کار را بکنند.

این نیز به اندازه کافی به عنوان یک حقیقت بدیهی روشن است. خوب

روح القدس به هر فردی داده می شود تا او را «به تمام حقیقت» راهنمایی کند. حقیقت خدا بی نهایت و ابدی است. بنابراین، همیشه صادق خواهد بود که هنوز یک بی نهایت و ابدیت از حقیقت وجود دارد که مسیحی باید به آن سوق داده شود. در ذات اشیا غیر از روح نامتناهی و ابدی غیر ممکن است کسی را به یا در حقیقت خدا راهنمایی کند. بنابراین، هر نفسی باید بی نهایت و ابدی آزاد باشد تا روح نامتناهی و ازلی در این بی نهایت و ابدیت حقیقت هدایت شود.

گفتن بیش از این فقط محدود کردن حقیقت خدا و محدود کردن پیشرفت ذهن در شناخت حق و خداست. ترمزی بر هر گونه امکان پیشرفت است. وضعیت بشریت و جهان امروز را تصور کنید، اگر اصل مورد حمایت آن کلیسای اسرائیل به رسمیت شناخته می شد و دستورات آن توسط رسولان و شاگردان خداوند اطاعت می شد! اما گناه نهایی گفتن چیزی بیش از این است که دادگاه انسانی صرف را در جای روح ابدی به رسمیت می شناسد، تحریم می کند و تأسیس می کند، و بدنی از انسان های گناهکار را به اختیار آن روح بی نهایت و ابدی می پوشاند، به عنوان روح ابدی. راهنمای و در حقیقت

با این حال، همانطور که همه اینها مظهر حقیقت هستند، به طرز تاسف باری نیز صادق است که از پایان دوره رسولی تا این ساعت، یک «سازمان» یا فرقه کلیسایی واحدی در جهان وجود نداشته و ندارد. جهانی که از اصل یکسان حمایت نکرده است، همان موضع را اتخاذ کرده و همان کاری را انجام داده است که کلیسای یهود در مورد رسولان انجام داد. و امروز هیچ فرقه ای در جهان وجود ندارد، از جمله آخرین فرقه ای که به وجود آمده است، که به هر شکلی حق آزادی تک تک اعضای فرقه را برای هدایت روح خدا در حقیقت و تعلیم به رسمیت بشناسد. و تبلیغ حقیقتی که مسئولان فرقه نمی دانند یا ترجیح می دهند با آن مقابله نکنند. و هنگامی که هر عضوی بدین ترتیب هدایت می شود و حقیقتی را که از طریق روح و کلام خدا می داند تعلیم و موعظه می کند، فوراً دفتر فرقه بیدار می شود و دستگاه آن به حرکت در می آید، و در خود روح، و به همین ترتیب. دفتر و ماشین آلات کلیسای یهود، او از تدریس یا موعظه به آن نام منع شده است. و اگر مانند رسولان از چنین عمل و فرمانی بی اعتنائی کند و شکست نخورد

عیسی را به راستی و به شیوه ای که می داند تعلیم و موعظه کنید، پس مانند رسولان مورد آزار و اذیت و اخراج قرار می گیرد. (2)

(2) او را از کنیسه‌ها بیرون خواهند کرد. بله، زمانی می رسد که هر که بخواهد می رسد
کسی که شما را می کشد فکر می کند که به خدا خدمت می کند. یوحنا. 16:2

و این دقیقاً تنها دلیل وجود 365 فرقه یا بیشتر در جهان است.

اما آیا هرگز پایانی برای این گناه وجود نخواهد داشت؟ روزی یا زمانی خواهد رسید یا هرگز نخواهد رسید که در میان مسیحیان اصل اساسی مسیحی یعنی حق فردیت و آزادی در ایمان و عقیده به رسمیت شناخته شود.

جهت به سوی حقیقت الهی؟ زمانی فرا خواهد رسید یا هرگز نیازی نیست که گروهی از مسیحیان در جهان وجود داشته باشند که تشخیص دهند روح القدس راهنما در تمام حقیقت است و حق و آزادی آن روح را برای رهبری به رسمیت خواهد شناخت. حق و آزادی هر مسیحی را به رسمیت می شناسد که توسط آن روح حقیقت به تمام حقیقت هدایت شود، و این آزادی هر مسیحی را برای داشتن، تعلیم و موعظه هر و همه حقیقتی که به وسیله این روح حقیقت به آن وارد می شود، به رسمیت می شناسد. ، او ممکن است رهبری شود؟

آیا زمان آن نرسیده که چنین چیزی تایید شود؟ آیا زمان آن نرسیده است که اصل مسیحیت به رسمیت شناخته شود و چنین شرایطی در بین مسیحیان حاکم شود؟
حتی جهان این اصل را آموخته است که پادشاه و خودکامه باید حق کامل و کامل فردیت و آزادی در دین را به رسمیت بشناسند.
حتی جهان آموخته است که قانون باید حق کامل و کامل فردیت و آزادی در دین را به رسمیت بشناسد.

حتی جهان آموخته است که کلیسا نباید قدرت مدنی را کنترل کند تا اراده خود را غالب کند، بلکه باید حق کامل و کامل را در زمینه اقلان به رسمیت بشناسد و بنابراین حق آزاد و کامل فردیت و آزادی را به رسمیت بشناسد. و اکنون آیا باید خود کلیسا هرگز یاد نگردد که باید حق آزاد و کامل فردیت و آزادی را در ایمان، در روح و در حقیقت به رسمیت بشناسد؟ آیا زمان آن نرسیده است که کلیسای مسیحی یاد بگیرد که اصل اساسی منشأ و وجود خود را در اصالت کامل خود بشناسد؟ و اگر هیچ فرقه ای هرگز این اصل اساسی منشأ و وجود خود را نیاموخته یا به رسمیت بشناسد، آنگاه وقت آن نرسیده است که هر یک از مسیحیان در همه جا این اصل اساسی مبدأ و وجود خود را به عنوان مسیحی بشناسند و دائماً به آن عمل کنند. و همچنین اصل اساسی پیدایش و وجود کلیسای مسیحی؟

این طور خواهد بود. خدای فردیت و آزادی، اجازه نخواهد داد که اصل الهی و حق فردیت و آزادی در ایمان و حقیقتی که در تمام این اعصار به طرز شگفت انگیزی و پیوسته برای روشن ساختن و حفظ آن تلاش کرده، تا ابد مورد مخالفت و ستم قرار گیرد، ناشناخته بماند. و توسط کلیسای مسیحی و مردم مسیحی نماینده ضعیفی داشت. نه، آن حقیقت، آن حقیقت پر زرق و برق، که حقیقت بنیادین و تاج در وجود کلیسای مسیحی و خود مسیحیت است - آن حقیقت الهی - هنوز پیروز خواهد شد و برای همیشه جایگاه الهی خود را در جهان و در جهان حفظ خواهد کرد. کلیسا، کسانی که از این حقیقت الهی و اساسی دین و کلیسای مسیحی حمایت می کنند، اکنون و برای همیشه خودشان خواهند بود، همانطور که در ابتدا کلیسای مسیحی واقعی در جهان بودند، و آن «کلیسای باشکوه» را که مسیح که خود را برای آن وقف کرد، تشکیل خواهند داد. کلیسا، «او با شستن آب به وسیله کلام تقدیس و تطهیر خواهد کرد» تا در ظهور باشکوه خود، «کلیسای باشکوه، بدون لکه یا چروک یا هر چیز دیگر، اما مقدس و بی عیب برای خود ارائه کند». . "

زیرا در تمام این تاریخ کلیسای اسرائیل علیه رسولان، حقیقتی با اهمیتی متعالی غالب است که شایسته ترین توجه هر مسیحی است. این حقیقت این است:

چیزی که تا آن زمان کلیسای واقعی بود و خداوند آن را خوانده و حفظ می کرد، دیگر کلیسای واقعی نبود.

به طور کامل؛ و آنچه را که آن کلیسا تحقیر می‌کرد، ممنوع می‌کرد، آزار می‌داد و اخراج می‌کرد، به خودی خود تبدیل به کلیسای واقعی شد.

و همیشه همینطور بوده است. یوحنا. 9:34-38

فصل 5

آزادی مذهبی
بین افراد

کتاب مقدس روشن می‌کند که حق الهی فردیت در دین در حضور سلطنت خودکامه عالی به نظر می‌رسد. در صورت وجود هر فرمان، اساسنامه یا قانون هر دولتی؛ در حضور کلیسا در کنترل قدرت مدنی؛ و در حضور خود کلیسا، حتی در اعضای آن.

تنها یک رابطه ممکن دیگر وجود دارد - رابطه فرد با فرد. اما هنگامی که از کلام خدا روشن و مثبت باشد که هیچ حکومت خودکامه، هیچ حکومت مشروع، هیچ کلیسایی که کنترل قدرت مدنی را در دست داشته باشد، و هیچ کلیسایی در دایره اعضای خود، هیچ اختیار، صلاحیت یا حقی ندارد. امور دینی در صورت وجود حق متعالی و مطلق فرد، پس مسلم است که هیچ فردی نمی‌تواند در امور دینی بر دیگری اختیار، صلاحیت و حقی داشته باشد.

در حالی که این به خودی خود روشن است، خوب است که حداقل چیزی از کتاب مقدس در این موضوع و همچنین در هر یک از مراحل دیگر این موضوع مطالعه شود.

ایمان هدیه خداست و برای فرد، عیسی مسیح هم مؤلف و هم تکمیل کننده ایمان است. بنابراین، در ماهیت امور نهفته است که هرگز به هیچ وجه در عدالت، هیچ کس، غیر از مسیح، نمی‌تواند در اعمال ایمان، که رکن حیاتی دین است، اختیار، صلاحیت یا حقی داشته باشد. از آنجایی که مسیح هم مؤلف و هم تکمیل کننده ایمان است، حاکمیت و صلاحیت انحصاری در همه امور مربوط به ایمان و اعمال آن، که همان دین است، به او تعلق دارد.

همانطور که کتاب مقدس می‌گوید، "ایمانی که دارید، آن را برای خود در حضور خدا داشته باشید." رومیان 14:22 از آنجا که ایمان هدیه خداست، و مسیح به عنوان نویسنده و تمام کننده آن است، برای کسی غیر ممکن است که در مسیح چیزی جز خدا مدیون باشد. هر گونه مسئولیت در مسائل اعتقادی یا اعمال آن که دین است، این زمینه و ضامن فردیت کامل در دین است.

بنابراین، کلام خدا برای هر یک از مؤمنان برای همیشه مکتوب می‌ماند. از کسانی که در ایمان ضعیف هستند استقبال می‌کنم، اما نه از بحث در مورد عقاید. در مورد افکار مشکوک خود قضاوت نکنید. و نه شک و تردید را متوقف می‌کند. نه "قضاوت" او و نه "تحقیر" او. رومیان 3-1: 14

لطفاً برای همیشه توجه داشته باشید و برای همیشه اذعان داشته باشید که دلیل الهی که چرا هیچ مسیحی نمی‌تواند هرگز «برای» یا «تصمیم‌گیری برای» یا «قضاوت» یا «تحقیر» دیگری انجام دهد این است که «خداوند استقبال کرد».

«خداوند از او استقبال کرد»، پس این یکی را هم «خوش آمدید».

«خداوند از او استقبال کرد» بر اساس ایمانش، پس به خاطر ایمانش نیز از او استقبال کنید.

اگرچه او «ضعیف ایمان» بود، اما خدا از او استقبال کرد. پس اگر «ضعیف ایمان» باشد، هدایت «به او خوش آمدید» است.

در حالی که او «ضعیف ایمان» است، «ایمان» است که در آن ضعیف است. و در آن ایمان و با آن ایمان نجات می یابد. این ایمان هدیه خداست که برای نجات روح داده شده است. و هر که در این ایمان باشد، هر چند ضعیف باشد، نجات خدا به وسیله ایمان است. از این ایمان عیسی مسیح مؤلف و تمام کننده است، و هر که در این ایمان است، مسیح در او کار می کند تا کار مبارک این ایمان را برای نجات ابدی روح تکمیل کند. این ایمان را فرد باید نسبت به خدایی که آن را عطا کرده و در مسیح، نویسنده و تکمیل کننده آن حفظ کند. ایمان، هدیه ای از جانب خدا از طریق مسیح است که آن را در اختیار دارد، فقط به خدا دارد.

مسیح؛ و در این ایمان مسئولیت شما فقط در برابر خدا در مسیح است.

پس از ضعیف الایمان خوشامد گویند، زیرا خداوند از او استقبال کرده است. از آنجایی که خدا کسی است که از طریق مسیح، مؤلف و تکمیل کننده ایمان، «ایمان» را عطا می کند، مسئولیت هر یک «با ایمان» نسبت به خدا در مسیح است. پس «از کسی که در ایمان ضعیف است خوشامد گویند، ولی در مورد عقاید گفتگو نکنید». و او را تحقیر نکنید یا او را قضاوت کنید، زیرا خداوند او را با ایمان پذیرفت، و از آنجا که در ایمان او فقط در برابر خدا مسئول است، «تو که هستی که بنده دیگری را قضاوت کنی؟» آیه 4. این در عدالت محال است، هر چند او خادم مرد باشد. چه قدر که او بنده خداست و خداوند او را «با ایمان» پذیرفته و پذیرفته است.

و هنگامی که خداوند کسی را که من و شما قبول نکرده ایم، که من و شما از او حمایت نخواهیم کرد و سعی در حمایت از او نخواهیم کرد، «با ایمان» بر او غالب کرد، آنگاه آن شخص «با ایمان» نزد خدا کاملاً در امان است. و اگرچه او «ضعیف است

در ایمان، خدا قادر است او را حمایت کند و او را در کنار خود «ایستاده» کند، کسی که او را «با ایمان» پذیرفت که او بخشنده است، و مسیح، نویسنده و پایان دهنده است. و اما من و تو، در کل این موضوع، «کسی که می ایستد مراقب باشد که مبادا بیفتد».

یکی دیگر از مواردی که فردیت کامل انسان را در امور مذهبی نشان می دهد، بلافاصله پس از سخنانی است که قبلاً ذکر شد: «فردی بین روز و روز فرق می کند. دیگران هر روز همین طور قضاوت می کنند. هر کس در ذهن خود یک نظر کاملاً مشخص دارد.» آیه 5.

این قسمت نمی گوید که همه روزها یکسان است. اما فقط این است که برخی "تفاوتی بین روز و روز" ایجاد می کنند. کتاب مقدس در مورد این حقیقت کاملاً روشن است که همه روزها یکسان آفریده نشده اند. که روزی است که خداوند آن را مخصوصاً برای خود قرار داده است و برای خیر ابدی انسان از روزهای دیگر جدا شده است. این روز "سبت یهوه خدای شما" است.

در حالی که این از کلام خدا صادق است، در مورد رعایت یا عدم رعایت این روز، کلام خداوند صراحتاً می گوید: "هر فردی باید در ذهن خود نظری کاملاً مشخص داشته باشد."

وی در این بیانیه بار دیگر بر برتری کامل و حق مطلق فردیت در دین صحنه می گذارد.

و اتفاقاً این مطلب به موضوعی می پردازد که این روزها مشهود است: مسئله رعایت اجباری روز استراحت. اما در همه چیزهایی که مربوط به برگزاری یا در نظر گرفتن یک روز است، کلام خدا خطاب به همه مردم این است: «هر کس در ذهن خود نظری کاملاً مشخص داشته باشد. هر که بین روز و روز فرق بگذارد، برای خداوند چنین کرده است.»

هر روزی که برای خداوند در نظر گرفته نمی شود یا رعایت نمی شود، واقعاً در نظر گرفته نمی شود یا رعایت نمی شود. زیرا در آن صورت واقعاً چیزی برای در نظر گرفتن وجود ندارد. خداوند کسی است که روز را برگزید، متمایز کرد و کنار گذاشت. پس عبادت روز از آن خداست. و فقط بین خدا و فرد در ایمان و وجدان باقی می ماند. بنابراین، هر گونه رعایت یک روز استراحت که توسط قانون، قانون، پلیس، دادگاه، آزار و اذیت تحمیل شده باشد، در وهله اول تهاجم مستقیم به ولایت خدا و ساحت ایمان و وجدان فرد است. ; و در مرتبه دوم، حتی روزی نیست و هرگز نمی تواند باشد، زیرا از جهت اقناع در ذهن نیست.

خداوند روز برگزیده و مقدّس خود را تعیین کرده است. این درست است. او از همه مردم می خواهد که او را مشاهده کنند، این نیز درست است. اما با توجه به این روز، کلام خدا به صراحت بیان می کند که این یک موضوع کاملاً فردی است: "هر فردی باید در ذهن خود نظری کاملاً مشخص داشته باشد". وقتی کسی در ذهن خود کاملاً متقاعد نشده باشد و در نتیجه روز خداوند را رعایت نکند، مسئولیت او فقط به عهده خداست، نه در برابر هیچ انسانی، نه در برابر هیچ گروهی از مردم و نه در برابر هیچ قانونی. حکومت یا قدرت بر روی زمین.

پس از این مورد، درخواستی برای به رسمیت شناختن فردیت کامل در دین ارائه شده است - این با توجه به واقعیت وحشتناک داورى مسیح و خدا. این توسل چنین بیان می شود: «اما چرا برادرت را قضاوت می کنی؟ و تو چرا مال خودت را تحقیر می کنی؟ زیرا همه ما در برابر کرسی داورى خدا حاضر خواهیم شد. چنانکه مکتوب است: خداوند می گوید: زنده ام، هر زانو در برابر من خم خواهد شد و هر زبانی خدا را ستایش خواهد کرد.» آیات 10 و 11.

هر یک از ما باید در برابر کرسی داورى مسیح و خدا حاضر شویم تا در آنجا توسط او قضاوت کنیم. پس چگونه ممکن است در عدالت بتوانیم یکی از ما را در امور مربوط به دین مورد قضاوت دیگری یا همه دیگران قرار دهیم؟ یعنی در چیزهایی که باید در برابر کرسی داورى مسیح پاسخ دهیم.

نه نه. «یکی قانونگذار و قاضی است، کسی که می تواند نجات دهد و بسازد

از بین رفتن اما تو کیستی که همسایه خود را قضاوت می کنی؟» یعقوب 4:11

بنابراین، این واقعیت که باید دادگاهی از مسیح و خدا وجود داشته باشد که همه ما باید در برابر آن حاضر شویم و هر یک برای «اعمال انجام شده در بدن» پاسخگو باشد - قوی ترین تضمین فردیت کامل در دین و یکی از قوی ترین درخواستها است. برای هر روحی امکان پذیر است،

همیشه.

در نهایت، کل اندیشه و حقیقت فردیت کامل در دین به شکلی باشکوه خلاصه می شود، و با قدرت برجسته می شود، و همچنین به وضوح در نتیجه الهام شده بیان می شود:

«پس هر یک از ما حساب خود را به خدا خواهد داد.» آیه

12.

فصل 6

آزادی مذهبی! خدا و سزار!

در مورد کلیسای اسرائیل، در برابر اعضای آن کلیسا که تصمیم گرفتند به مسیح ایمان داشته باشند و حقیقت را در مورد او آموزش دهند، اصل این است.

کاملاً واضح است که هیچ کلیسایی هیچ گونه اختیار، صلاحیت یا حقی در رابطه با ایمان یا تعلیم هیچ یک از اعضای آن کلیسا ندارد. اعمال 4 و 5؛ دوم قرنیتان. 1:24

بخش قابل توجه دیگری وجود دارد که نه تنها این فقدان کامل اقتدار، صلاحیت یا حق کلیسا را نشان می دهد، بلکه برخی از اصول اضافی حقیقت بزرگ آزادی مذهبی را نیز روشن می کند.

این قسمت قابل توجه همان متنی است که حاوی سخنان عیسی است زمانی که فریسیان جاسوس و هیروودیس ها با سؤال ظریف خود نزد او آمدند: "آیا خراج دادن به قیصر مجاز است یا نه؟" عیسی با در دست داشتن پول خراج گفت: «این مجسمه و کتیبه کیست؟ جواب دادند: از قیصر. سپس عیسی به آنها گفت: آنچه را که قیصر است به قیصر بدهید و آنچه از آن خداست به خدا.

در اینجا دو شخص نازل شده است - خدا و قیصر. دو قدرت دینی و مدنی. دو مقام الهی و انسانی. دو حوزه قضایی - آسمانی و زمینی. و تنها دو نفر، که به دستور الهی، هر چیزی از جانب مردم بر آنها واجب است یا باید تسلیم شود.

یک صلاحیت و یک اختیار، یک قدرت و یک حق است که از آن خداست. همچنین یک صلاحیت، یک قدرت و یک حق متعلق به سزار است.

و این دو زمینه کاملاً متفاوت هستند. چیزی هست که مال سزار است. و باید به سزار تسلیم شود، نه به خدا. چیزی است که از جانب خداست. و این باید به خدا تسلیم شود، نه به سزار. باید فقط و مستقیماً به خدا تسلیم شود. نه باید به سزار تسلیم شود و نه برای سزار به خدا.

در ابتدا تنها یک حوزه وجود داشت، و در نهایت وجود خواهد داشت، تنها یک حوزه قضایی، تنها یک مرجع، تنها یک قدرت، تنها یک حق - تنها حق خداست. اول قرنیتان. 15:24-28

اگر گناه هرگز در جهان رخنه نکرده بود، هیچ میدان، صلاحیت، قدرت، قدرت یا حق دیگری جز حق خدا وجود نداشت.

حتی زمانی که گناه وارد شد، اگر انجیل توسط هر فردی که تا به حال در زمین ساکن شده بود دریافت می شد، در آن صورت هرگز هیچ حوزه یا صلاحیت، قدرت، قدرت یا حقی جز حق خدا وجود نداشت. افسسیان 7-10؛ 1:20-23 کولسیان

اما همه انجیل را دریافت نخواهند کرد. و بنابراین همه حاکمیت، صلاحیت، اقتدار، قدرت و حق خدا را به رسمیت نخواهند شناخت. به رسمیت نشناختن ملکوت، اراده، هدف و قدرت خدا، که اخلاقی و معنوی است و باعث می شود همه کسانی که آن را اخلاقی و معنوی می شناسند، پس اینها که گناهکار هستند، حتی از مدنی هم باز میمانند. بنابراین، در دنیا باید صلاحیت و قدرتی وجود داشته باشد که کسانی را که نمی خواهند اخلاق مدار باشند، به سمت مدنی سوق دهد.

و آن دولت، قدرت مدنی، سزار است. و این دلیل وجود آن است.

در ذات اشیا فقط دو حوزه و دو صلاحیت وجود دارد: اخلاقی و مدنی، معنوی و جسمانی، ابدی و دنیوی. یکی از خدا و دیگری از قیصر. این دو حوزه و حوزه قضایی وجود دارد و نه بیشتر. و به سادگی نمی توان به طور مشروع دیگری وجود داشت. یکی از اینها حوزه و صلاحیت خداست. دیگری مال سزار است.

از آنجا که به قول الهی این دو هستند، و این دو تنها دو نفری هستند که ممکن است وجود داشته باشند، پس به طور انحصاری و مطلقاً نتیجه می شود که برای کلیسا نه پادشاهی وجود دارد، نه سلطه، نه میدان و نه صلاحیت، و نه جایی برای هیچ.

بنابراین، کاملاً واضح است که بدون فرض یا غصب، هیچ کلیسایی هرگز نمی‌تواند پادشاهی یا فرمانروایی، هیچ حوزه یا صلاحیتی داشته باشد. کلیسا مال سزار نیست. و بدون فرض و غصب، برای کلیسا غیرممکن است که از صلاحیت سزار استفاده کند. حوزه و صلاحیت سزار - دولت، قدرت مدنی - کاملاً متعلق به این جهان است. کلیسا، با هر آنچه هست، «از این دنیا» نیست. بنابراین، غیرممکن است که کلیسا، بدون فرض و غصب، میدان سزار را اشغال کند، یا در امور سزار، که تماماً از این جهان است، صلاحیت اعمال کند.

بنابراین، تا آنجا که به کلیسا مربوط می‌شود، تا آنجا که به سزار مربوط می‌شود، در مورد کلیسا تا آنجا که به خدا مربوط می‌شود، چقدر بیشتر صدق می‌کند! کلیسا سزار نیست و نمی‌تواند سزار باشد. خیلی بیشتر، کلیسا خدا نیست و نمی‌تواند خدا باشد. و آیا این الهام با عبارات تسلیم‌ناپذیری مانند «مرد گناه»، «پسر هلاکت»، «راز شرارت»، «نشستن در زمان خدا، می‌خواهد به عنوان خدا ظاهر شود» بیان نشده است. تصور کردید که پادشاهی داشته باشید و سلطه خود را حفظ کنید تا میدان را اشغال کنید و صلاحیت خدا را اعمال کنید؟ آیا بیش از این طول می‌کشد تا این حقیقت کاملاً روشن شود که هر کلیسایی که گمان می‌کند متعلق به خود است و پادشاهی است و فرمانروایی دارد و قلمرو را اشغال می‌کند و صلاحیت خدا را اعمال می‌کند، نهایت تکبر، فرض و غصب است.؟

اما، سؤال می‌شود، آیا کلیسا ملکوت خدا نیست؟—بله، چنین است—مشروط بر اینکه ما با اصطلاح «کلیسا» فقط از مفهوم الهی کلیسا که در کلام الهام شده بیان شده است صحبت کنیم—«کمال بودن» از آن کسی که همه چیز را پر می‌کند». وقتی فقط این معنی در استفاده از کلمات "کلیسا" داشته باشد، پس واقعاً پادشاهی خداست. اما وقتی با «کلیسا» می‌خواهیم معنای برخی تصورات انسانی، فرقه‌ها یا فرقه‌های مذهبی، برخی «سازمان‌های» زمینی را بیان کنیم، این درست نیست که هیچ کلیسایی که تا به حال در این جهان وجود داشته است، نشان دهنده پادشاهی خدا باشد.

اما فرض کنید چنین چیزی واقعاً کلیسا و بنابراین پادشاهی خدا بود. با این حال، باز هم درست است که برای اینکه این پادشاهی واقعاً خدا باشد، تنها با حضور خدا به عنوان پادشاه در آن می‌توانست چنین باشد. و جایی که خدا پادشاه است، او پادشاه و خداوند همه در همه است. خدا هرگز در یک پادشاهی تقسیم شده پادشاه نیست و هرگز نمی‌تواند باشد. او هرگز در ملکوت خود با دیگری شریک نیست، و نه می‌تواند. آیا کسی می‌تواند ادعا کند که می‌تواند واقعاً و در واقع یک پادشاهی خدا وجود داشته باشد بدون اینکه خدا واقعاً و در واقع در آنجا پادشاه باشد. و پادشاه بر هر چه هست؟ نه، خدا باید آنجا پادشاه باشد وگرنه در واقع پادشاهی خدا نیست. او باید در آنجا پادشاه و خداوند همه چیز و همه باشد، وگرنه در حقیقت و در واقع پادشاهی خدا نیست. قلمرو باید در تصرف او باشد، صلاحیت باید توسط او اعمال شود، اصول باید از آن او باشد، حکومت باید از آن او باشد، تصویر و کتیبه باید از آن او باشد، و همه اینها منحصرأً وگرنه در کار نیست. و در واقع پادشاهی خدا.

روح و جان انسان، چنانکه انسان در دنیا است، چنانکه دنیا است، در نیت و به حق ملکوت خداست. و به این ترتیب، عیسی به فریسیان شیر و بی ایمان اعلام کرد: "پادشاهی خدا در درون شماست". اما در بشریت گم‌شده این پادشاهی غصب شده و این میدان توسط دیگری اشغال شده است. غاصب بر تاج و تخت است و صلاحیتی را اعمال می‌کند که به بردگی می‌کشد، تحقیر می‌کند و ویران می‌کند.

بنابراین، اگرچه مقصود و به حق، پادشاهی از آن خداست، اما در حقیقت و در واقع از آن خدا نیست، بلکه از آن دیگری است. پس باشد که روح گم‌شده و برده شده فقط در این میدان بیگانه از خدا استقبال کند تا جای او را در این عرش بگیرد.

غصب شده، و برای اعمال صلاحیت واقعی در آنجا، آن روح، روح، و زندگی، در حقیقت و حقیقت، و همچنین در قصد و به حق، پادشاهی خدا خواهد بود. و حتی پس از آن، پادشاهی خدا در حقیقت به تنهایی است، به گفته خدا پادشاه در همه چیز و بر هر چیزی برای آن روح است. و در مورد کلیسا هم همینطور است.

کلیسای خدا واقعاً پادشاهی خداست. این «کمال اوست که همه را در همه پر می کند»: فقط از کسانی تشکیل شده است که از او هستند. و او پادشاه و تنها رهبر در پادشاهی خود است. صلاحیت در این زمینه تنها اوست. اصول حکومت، اقتدار و قدرت حکومت تنها از آن اوست و هر شهروند پادشاهی تنها با او بیعت دارد. و این به طور مستقیم، در مسیح، توسط روح القدس. هر ساکن این سرزمین تنها تابع صلاحیت اوست. و این به طور مستقیم، در مسیح، توسط روح القدس. هر عضوی از این کلیسا، که پادشاهی اوست، از اصولی الهام گرفته و به حرکت در می آید که تنها و تنها اوست. و تنها با قدرت و قدرت او اداره می شود. و این همه مستقیماً از جانب او است، از طریق مسیح از طریق روح القدس.

بنابراین، همه کسانی که در حقیقت بخشی از کلیسای خدا هستند، که پادشاهی خداست، هر چیزی را که در قلب، روح، ذهن و نیروی آنهاست به خدا وقف می کنند. اینها نیز چیزهایی را که متعلق به سزار است - خراج، مالیات، شرافت به جای خود، به سزار تقدیم می کنند. رومیان 5-7: 13:

بنابراین، یک بار دیگر کاملاً روشن و مسلم است که نه بین خدا و قیصر، و نه حتی همراه با آنها، شخص ثالثی، حزب، قدرت، میدان یا حوزه قضایی وجود ندارد که کسی چیزی را به او تسلیم کند.

هیچ فرمان یا تکلیفی از جانب خدا برای تسلیم کردن چیزی به هیچ پادشاهی یا حکومتی، به هیچ قدرت یا صلاحیتی، غیر از خدا و قیصر وجود ندارد - فقط دو نفر هستند. نه مجسمه و کتیبه کلیسا وجود دارد و نه جایی برای هیچ.

این به سادگی به این معنی است که بدون خدا، و بدون خدا به جای او و در کل، هر کلیسایی به سادگی هیچ است. و وقتی چنین کلیسایی سعی می کند چیزی باشد، از هیچ چیز بدتر است. و در هر دو صورت هیچ کس

هرگز نمی تواند به هیچ کلیسایی از این نوع بدهکار باشد.

از سوی دیگر، وقتی کلیسا واقعاً با خدا باشد. و هنگامی که او واقعاً در کل برای او باشد. این واقعاً از ملکوت خداست. و اگر چه پادشاهی، فرمانروایی، صلاحیت، اختیار و قدرت همه از آن خداست نه از آن او. پس هر چیزی که موظف است یا تسلیم است از جانب خداست، نه از کلیسا. بنابراین، این کاملاً و به معنای واقعی کلمه درست است که هرگز در هیچ موردی از طرف هیچ کس به کلیسا، به عنوان چنین چیزی، موظف نیست یا نباید تسلیم شود.

بنابراین، مجدداً تأکید می شود که فقط دو نفر، دو پادشاهی، دو حوزه قضایی، دو مقام، دو قدرت وجود دارند که کسی واقعاً مدیون یا تسلیم آنها است - از طرف خدا و از طرف قیصر. این دو و نه بیشتر و نه دیگر.

بنابراین، این مستلزم آن است که کلیسا، برای اینکه به دعوت و جایگاه خود در جهان صادق باشد، باید آنچنان مطلقاً وقف خدا باشد، آنقدر درگیر خدا باشد و از بین رفته باشد، که فقط خدا شناخته یا آشکار شود، زمانی که او بخواهد. و در هر کاری که هستید یا انجام می دهید.

در روح مسیحیت این قطعاً درست است. زیرا این دقیقاً فراخوان و نگرش تک تک مسیحیان در جهان است - وقف مطلق به خدا، آنقدر درگیر و گمشده در او، که فقط خدا در همه آنچه هستند دیده می شود: "خدا در جسم ظاهر می شود."

و کلیسا فقط از افراد مسیحی تشکیل شده است. کلیسا نیز است

«بدن مسیح»، و مسیح خدا آشکار است، برای تخلیه کامل، بله، نابودی خود. و این راز خداست.

دقیقاً اینجاست که کلیسا، چه قبل و چه بعد از مسیح، دعوت و جایگاه خود را از دست داده است. آرزو داشت خودش چیزی باشد برای او کافی نبود که خدا در همه چیز بود. کافی نبود که پادشاهی، فرمانروایی و صلاحیت، اقتدار و قدرت، کلام و ایمان، تماماً از خدا و تنها خدا باشد. او آرزوی خود پادشاهی را داشت. به حوزه و حوزه قضایی خودش؛ مرجعی که می تواند تضمین کند؛ قدرتی که او می توانست به کار گیرد؛ به کلمه ای که می تواند صحبت کند؛ و به "ایمانی" که می تواند دیکته کند.

او برای ارضای این آرزو و ملموس ساختن این آرزو، خدا را رد کرد و پادشاهی و فرمانروایی، میدان و صلاحیت، اقتدار و قدرتی را که هم از آن خدا و هم از آن قیصر بود، به دست گرفت و غصب کرد. و از آنجایی که نه خدا و نه سزار، بلکه فقط واسطه‌ای خودساخته و سرفراز بودند، آشفتگی و اختلاط آنها فقط بی‌عدالتی را چند برابر کرد و لعنت بر جهان را عمیق‌تر کرد.

این دقیقاً همان اتهامی است که خداوند در هر عصر و در هر دو عهد به او وارد می کند. جلال و جمال، شرف و حیثیت، اقتدار و قدرت، نفوذ شیرین و جاذبه الهی که همه از آن او بود و به دلیل سکونت با او و با او بودن، تا حد زیادی از آن او شد. تمام این چیزها را به خودش تقلید کرد و گمان برد که متعلق به اوست.

حزقیال 16:11-19 را بخوانید. رومیان 7-9:1 دوم تسالونیکیان 2:2,3 مکاشفه 17:1
6.

هنگامی که خداوند ایمان واقعی و الهی را به او بخشید که در مورد آن «در سراسر جهان مسکونی» صحبت شد، بنابراین او تصور کرد که ایمان او باید ایمان کل جهان باشد، و بنابراین حق انتساب و دیکته کردن «ایمان» را به عهده گرفت. به تمام جهان، و این که «ایمانی» را که او دیکته کرده بود، حقیقت و منشأ الهی داشت.

هنگامی که خدا کلام خود را با چنان خلوص کاملی به او داد تا سخن بگوید، به طوری که هنگام صحبت کردن، مانند صدای خدا باشد، در این هنگام او خود را با این ادعا که صدای او صدای خداست و این کلمه که تصمیم به صحبت کردن، کلام خدا بود، زیرا او آن را گفت.

وقتی خدا چنان کمال حقیقت را به او عطا کرد که سخن گفتن او از این حقیقت با اقتدار تمام صحبت می کرد، بر این اساس با خود فرض کرد که او اختیار سخن گفتن را دارد. و بنابراین، هنگامی که او باید صحبت کند، همه باید اطاعت کنند، زیرا او بود که سخن می گفت.

وقتی خدا چنان از قدرت خود به او عطا کرد که حتی شیاطین هم تسلیم آن قدرت شدند و باید از خدا اطاعت کنند، بر این اساس او تصور کرد که قدرت متعلق به اوست. و حتی قدرت وادار کردن همه مردم و ملل در سراسر جهان به تسلیم آن و اطاعت از آن.

بنابراین، در همه چیز، او واقعاً تصور می کرد که چیزی باشد که باید به آن چسبید و محکم گرفت. «غصب» «مساوی بودن با خدا». اما زمانی فرا رسید که هر فرد و هر چیزی که کلیسا یا کلیسا باشد، دیگر نباید آن را چیزی برای چسبیدن بدانند، غصبی برای اندیشیدن، برابر بودن با خدا، بلکه فقط به این فکر کند که چگونه کلیسا خود را خالی می کند. از خود، خود را بی اعتبار ساخت، و به صورت خادمی به خود گرفت، و خود را فروتن کرد و تا مرگ، حتی مرگ صلیب، مطیع شد. و همه اینها برای اینکه خدا در شخص خود و روح در آن آشکار شود. و از طریق آن به جهان.

زمانی فرا رسیده است که هیچ کلیسایی نباید مردم را به سوی خود فرا بخواند، بلکه تنها به سوی مسیح. زمان آن فرا رسیده است که خود کلیسا باید بیش از هر چیز علاقه مند باشد تا آشکار کند که پادشاهی سومی، صلاحیت یا قدرت وجود ندارد، بلکه فقط دو وجود دارد - خدا و سزار. و هنگامی که او باید مردم را به دستور الهی ترغیب کند: "پس آنچه را که قیصر است به قیصر و آنچه از آن خداست به خدا بدهید."

زمان کاملاً فرا رسیده است که کلیسا در همه چیز فقط باید همان احساسی را داشته باشد که «که در عیسی مسیح نیز بود»، یعنی قضاوت نکردن «برابر بودن با خدا به عنوان غصب». بلکه خود را کاملاً خالی کند تا خدا آشکار شود. خدای زنده و حقیقی و او در همه چیز است. او، یگانه پادشاه و خداوند همه، در کلیسا و برای کلیسا، و کلیسا "پری او که همه را در همه پر می کند".

برای مدت طولانی، دولت و کلیساها اقتدار خدا را غصب کرده اند، و پادشاهی را به جای خدا به دست گرفته اند. اکنون زمان کاملاً فرا رسیده است که باید وجود داشته باشد، حتی زمانی که سخنان بزرگ صداهای با شکوه در آسمان بر روی زمین شنیده می شود: "ما تو را سپاس می گوئیم، ای خداوند خدای قادر مطلق، که هستی و بودی، قدرت بزرگ و تو شدی. پادشاه." مکاشفه 11:17.

فصل 7

آزادی مذهبی

جمع بندی

ما قبلاً در کلام خدا اصل حق الهی بر فردیت در دین را مشخص کرده ایم که در آن این اصل در رابطه با استبداد، حکومت برتری و انعطاف ناپذیری قانون، اتحاد دولت و کلیسا، و نیز مصداق دارد و نشان داده شده است. اشخاص حقیقی .

لطفاً، هیچ کس فکر نکند که همه اینها فقط یک سری مطالعات در تاریخ باستان است، و نه حتی مطالعه اصول و عبارات کتاب مقدس، به این ترتیب، اگرچه در هر دو زمینه این مطالعه کاملاً موجه خواهد بود. این در مورد هیچ یک از اینها نیست، بلکه مطالعه اصولی است که در یک مرحله به طور کامل و امروز و همیشه فعال هستند. زمانی باید فرا برسد، و خیلی دور نیست، که کل مجموعه تصاویری که در این مطالعات به آنها پرداخته شده است، مجدداً فعال و فعال شوند. و همه، به یکباره، به همان اندازه واقعی و با همان هدفی که هر یک در مکان و زمان خود بود.

روزی فرا خواهد رسید و دور نیست که حکومت‌های خودکامه، حکومت‌های برتر و انعطاف ناپذیر قانون، اتحادیه‌های کلیسا و ایالت، و کلیساها به‌عنوان آنها، همه با هم متحد شوند، گویی با یک فکر، خواستار تسلیم و تسلیم شدن باشند. یکنواختی در دین؛ و هر پیشنهاد فردیت در دین و هر نوع حقی بر آن را در هم بشکنند.

به ویژه با توجه به آنچه به زودی رخ خواهد داد که این مطالعات منتشر شد. همه این چیزهایی که در کتاب مقدس نوشته شده در اینجا توسط روح الهام ایجاد شده است، نه تنها برای آموزش همیشه همه مردم، بلکه به ویژه برای "هشدار کسانی که به پایان عصر آمده اند." قوی‌ترین درگیری، و در گسترده‌ترین مقیاس، بین نیروهای شر و پادشاهی عدالت که تجربه این جهان تا به حال خواهد دانست، هنوز در راه است. آن زمان در حال حاضر نزدیک است. به همین دلیل است که این درس‌ها از سوابق الهام شده در حال حاضر بسیار مهم هستند.

با توجه به فشار عظیمی که از سوی همه این منابع وارد می‌شود، و از سوی همه این نیروها که به زودی بر هر فردی تحمیل خواهد شد، بسیار مهم است که هر فردی باید خودش بداند و با مطمئن‌ترین شواهد ممکن بداند - دانستن برای خود. یقین خود - دقیقاً چه جایگاهی، مسئولیت و حق شماست، به صورت فردی، در حضور رجال و قدرت‌ها، در برابر خدا و نزد خدا.

در حالی که در این مطالعات کتاب مقدس، هر مورد را از این منظر مورد بحث قرار داده ایم که این قوا حق ندارند خود را ابراز کنند یا هیچ اقتدار یا صلاحیتی در دین اعمال کنند، بلکه حق فردیت در دین در حضور همگان برتر است. طرف دیگر به همان اندازه درست است و از اهمیت کمتری برخوردار نیست، حتی اگر از همه مهمتر نباشد - این برای هر فردی باقی می‌ماند که هرگز به کسی غیر از خدا اجازه تحمیل اقتدار یا صلاحیت در مسائل دینی را بدون اعتراض آشکار و مطلقاً نادیده نگیرد. : که در عهد راستین خدا و وفاداری کامل به حق، حق الهی بر فردیت در دین حفظ می‌شود. این را هر فردی کاملاً مدیون خدا، به قانون، و به خودش در خدا و طبق قانون است.

هر فردی باید این اصل را حفظ کند، یا در غیر این صورت ثابت می‌کند که نسبت به خود به عنوان یک انسان در برابر خدا بی‌وفایی است، و اجازه می‌دهد که خطا به جای حق غالب شود. به عبارت دیگر، اجازه دادن به نادرست درست بودن.

همانطور که گزارش الهام گرفته نشان می‌دهد، درست است که خودکامگی، همانطور که در داستان پادشاه نبوکدنصر نشان داده شده است، حاکمیت با برتری قانون، همانطور که در قدرت ماد نشان داده شده است، که اتحاد کلیسا و دولت، همانطور که در کلیسای یهودی و در قدرت رومی علیه مسیح متحد شدند، که کلیسا به عنوان چنین، همانطور که در کلیسای اسرائیل علیه شاگردان مسیح نشان داده شده است، حق ندارند صلاحیت قضایی را در دین مطرح کنند. به همان اندازه، و حتی با تأکید بیشتر، درست است که، وفادار مطلق به خدا و حق، یا صادق بودن به خود و هموعان خود، سه جوان عبری، مرد دانیال، خداوند عیسی، و رسولان خداوند، باید مطلقاً هر گونه ادعایی را نادیده گرفت. در هر مورد، سلطه خدا غصب شد. در هر مورد حق کاملاً دور ریخته شد و باطل در جای خود مستقر شد. آیا در چنین حالتی و در چنین زمانی، کسی که خدا را می‌شناسد یا به قانون اهمیت می‌دهد، می‌تواند سکوت کند و کاری انجام ندهد؟ آیا عهد با خدا چیزی نیست؟ آیا وفاداری به حق هرگز شناخته نمی‌شود؟ آیا فقط خطا به عنوان دارای حق غالب شناخته می‌شود؟ آیا انسانها هرگز راستگو نخواهند بود - نه نسبت به خدا و نه قانون، نه نسبت به خودش و نه نسبت به هموعانشان صادق نیستند؟

درست است که نبوکدنصر به طور کامل از جای خود خارج بود و زمانی که سعی در اعمال اقتدار در دین داشت، کاملاً اشتباه عمل کرد. و

تاریخ نوشته شده است تا به همه مردم برای همیشه نشان دهد که تمام استبدادها بسیار نابجا و کاملاً نادرست است، در صورتی که فرض بر این است که خود را در دین نشان دهد. در عین حال، این درست و به همان اندازه مهم است که به یاد داشته باشیم که سه عبران آشکارا و سازش ناپذیر این ادعای خودکامه اقتدار در دین را نادیده گرفتند. و تاریخ نوشته شد تا پیاموزد که همه افراد دیگر باید برای همیشه همانطور که آن سه نفر عمل کردند، عمل کنند، اگر این دو به خدا، حق، و خود و همنوعان خود صادق باشند.

درست است که علیرغم اصول برتری و انعطاف ناپذیری قانون، دولت پارس ماد هنگامی که به موجب قانون خود وارد قلمرو دین شد، به اشتباه عمل کرد. و تاریخ ثبت شده است تا برای همیشه به همه دولت ها و مردم نشان دهد که هر حکومتی در ورود قانون به قلمرو دین به همان اندازه اشتباه می کند. یادآوری این نکته به همان اندازه درست و به همان اندازه مهم است که فرد -دانیال -به طور مطلق و بدون سازش آن قانون را نادیده گرفت. و اینکه تاریخ نوشته شده است تا برای همیشه به همه افراد پیاموزد که در همه شرایط مشابه اگر می‌خواهند خدا و حق را محترم بشمارند و نسبت به خود و همنوعان خود صادق باشند، باید همانگونه عمل کنند که آن فرد عمل کرد.

این درست است که کلیسای اسرائیل وقتی با قدرت مدنی متحد شد تا اراده خود را مؤثر نشان دهد، کار بسیار ناپسندی انجام داد. و تاریخ نوشته شد تا برای همیشه به تمام جهان نشان دهد که هر کلیسا هر بار که به هر بهانه ای به دنبال کنترل قدرت مدنی برای مؤثر ساختن اراده خود است، مرتکب همان خطا می شود. به همان اندازه درست است و به همان اندازه مهم است که تشخیص دهیم و به خاطر بسپاریم که فردی که هدف این عهد شریانه کلیسا و دولت بوده است، به جای تسلیم شدن در برابر آن تا کمترین درجه ای، آن را به رسمیت بشناسد، تحت آن خواهد مرد. و همه اینها نوشته شده است تا هر فردی تا پایان جهان در شرایط مشابه آماده باشد تا مانند خداوند عیسی عمل کند تا با خدا صادق باشد، به حقیقت صادق باشد، با خود صادق باشد و به خود صادق باشد. نژاد.انسان

درست است که کلیسای اسرائیل از مسیر درست منحرف شد و کاملاً نادرست عمل کرد، زمانی که اختیار تصمیم گیری در مورد اینکه اعضای آن کلیسا باید چه چیزی را باور کنند و چه چیزی را باید بیاموزند، به عهده گرفت. و تاریخ نوشته شده است تا برای همیشه برای همه کلیساها و مردم روشن شود که هر کلیسا به همان اندازه از مسیر درست دور است و به همان اندازه اشتباه است، زمانی که هر یک از اعضای کلیسا تصمیم می گیرند که چه چیزی را باید یا نباید باور کنند و تعلیم دهد. . به همان اندازه درست است، و به همان اندازه مهم است که به یاد داشته باشیم، که تک تک اعضای کلیسا در آنجا آشکارا و سازش ناپذیر از به رسمیت شناختن چنین قدرتی در هر اندازه یا درجه ای خودداری کردند. و نوشته شده است تا برای همیشه به همه اعضای کلیسا پیاموزد که اگر می‌خواهند با خدا صادق باشند، با مسیح صادق باشند، با خودشان صادق باشند، و در برابر بشریت صادق باشند، باید به صورت فردی همین کار را انجام دهند.

سه جوان عبری وقتی از به رسمیت شناختن هر گونه حق خودکامگی در دین خودداری کردند، خوب عمل کردند. دانیل وقتی از به رسمیت شناختن هر گونه حق حکومت مدنی قانون در دین امتناع کرد، خوب عمل کرد. عیسی خداوند وقتی حق کلیسا را از طریق قدرت مدنی برای اجرای اراده خود رد کرد، آنچه درست بود انجام داد. حواریون و شاگردان خداوند حق داشتند که حق کلیسا را برای تصمیم گیری یا دیکته به رسمیت بشناسند.

باید یا نباید باور کنند و آموزش دهند. در هر یک از این موارد، خداوند آشکارا و با قدرت معجزه آسا برای همگان کاملاً روشن کرد که حق با این افراد بود. به این ترتیب آشکارا نشان داده می‌شود که نه تنها درست بوده‌اند، بلکه از نظر الهی نیز درست بوده‌اند. در هر مورد تاریخ نوشته شده است تا همه قدرت‌ها و مردم تا ابد بدانند که چنین نگرشی حق الهی است. و هر که در کنار خدا بایستد، چنانکه هر یک از اینها در جای خود کردند، بدانند.

این افراد و امثال آنها هستند که در آن روزگار و گاه آبروی خدا را در دنیا زنده نگه داشتند و حق را در دنیا زنده نگه داشتند. که یکپارچگی و مردانگی واقعی را در جامعه بشری زنده نگه داشت. بله، دقیقاً اینها و مشابه آنها، انسانهای مبارکی بودند که خود دنیا را زنده نگه داشتند.

نه خودکامگی‌ها، نه حکومت‌های قانون، نه اتحادیه‌های کلیسا و دولت، و نه حتی کلیساهای به‌عنوان چنین هستند که آبروی خدا را حفظ کرده‌اند، هیچ‌کدام از آنها به قانون پایبند نبوده‌اند و یکپارچگی انسان را حفظ کرده‌اند. تمام تاریخ به اتفاق آرا گواهی می‌دهد که همه اینها تمام تلاش خود را کردند تا همه فردیت و یکپارچگی انسان را تضعیف و از بین ببرند، حق را محو کنند و خدا را از جایگاه خود در انسان‌ها و در جهان طرد کنند.

نه، نه اینها، بلکه فرد مبارک با خدا و در خدا. آنها کسانی هستند که حق الهی فردیت را در دین شناخته و حفظ کرده‌اند. این مورد دانیال، مسیح، پولس، ویکلیف، لوتر است که در جهان و در کلیسا و در برابر کلیسا و جهان به تنهایی ایستادند - اینها کسانی هستند که حرمت خدا را حفظ کرده‌اند و حفظ کرده‌اند. معرفت خدا، قانون و حقیقت را زنده کرد و بدین ترتیب جهان را زنده نگه داشت.

اکنون، و برای زمان آینده - زمانی که در میان کلیساهای تشویق می‌شود و به جهانیان، مذهبی، ملی، بین‌المللی، فدراسیون جهانی در دین و مذهب تأکید می‌شود. هنگامی که همه اینها به صراحت هدفی را هدف قرار می‌دهد که توسط حکومت‌های خودکامه، توسط دولت‌ها برتری قانونی و انعطاف‌ناپذیری، توسط کلیساهای متحد و تحت کنترل قدرت مدنی، و توسط کلیساهای به‌ابتکار خودشان تأمین شود. وقتی همه اینها فوراً و مشترکاً برای تأمین و اعمال اقتدار مطلق در دین عمل کنند - با توجه به همه اینها، اکنون، مانند هرگز قبل از آن، شناخت، اعلام و حفظ حق الهی فردیت در دین ضروری است: آزادی کامل دینی. .

فصل 8

آزادی مذهبی و

فردیت، بهترین هدیه

حکومت در ماهیت وجود موجودات هوشمند وجود دارد.

زیرا خود اصطلاح «مخلوق» بر خالق دلالت دارد. و همانطور که مطمئناً هر موجود هوشمندی است، هر چه هست مدیون خالق است. و با درک این حقیقت، او را مدیون عزت و ارادت عالی خالق است. این به نوبه خود و در ذات اشیاء، متضمن اطاعت و اطاعت از سوی مخلوق است؛ و این اصل حکومت است.

هر موجود باهوشی هر چه هست مدیون خالق است. از این جهت، اولین اصل حکومت این است: «تَهْوَه، خدای خود را با تمام دل و با تمام جان و با تمام عقل خود دوست بدارید».

خداوند این را به عنوان اولین احکام اعلام کرده است. این اولین فرمان نیست زیرا اولین دستوری بود که داده شد. اما صرفاً به این دلیل که در ماهیت و وجود هر موجود هوشمند وجود دارد و به محض وجود یک موجود ساده هوشمند، جزء لاینفک ماهیت اشیا است.

بنابراین، اولین احکام است، صرفاً به این دلیل که بیان الزام ذاتی در اولین رابطه ای است که می تواند بین مخلوق و خالق وجود داشته باشد. اولاً در ماهیت، شرایط و وجود هوش های مخلوق است.

این اولین احکام به معنای عالی و مطلق است. این ماهیت و رابطه اولین مخلوق هوشمند را یکپارچه می کند، و در مورد هر یک از آنها در متوالی میلیون ها نفر در آینده کامل ظاهر می شود، همانطور که در مورد اولین مخلوق هوشمند، زمانی که به طور مطلق در جهان ظاهر می شود. هیچ بسط، هیچ تکثیر تعداد مخلوقات فراتر از اصل، هرگز نمی تواند به هیچ وجه دامنه یا معنای این فرمان را محدود کند. او خود را کاملاً تنها و برای ابد کامل به عنوان اولین وظیفه هر موجود هوشمندی که می تواند وجود داشته باشد معرفی می کند. و این حقیقت ابدی فردیت را به عنوان یک اصل ابدی متمایز می کند.

با این حال، به محض اینکه یک موجود هوشمند دوم وجود داشته باشد، یک رابطه اضافی وجود دارد. اکنون نه تنها رابطه اولیه و اصلی هر یک با خالق وجود دارد، زیرا هر دو به یک اندازه وجود خود را مدیون خالق هستند، بلکه یک رابطه اضافی و ثانویه هر یک با دیگری نیز وجود دارد.

این رابطه ثانویه رابطه برابری مطلق است. و در اطاعت و ارادت هر یک به خالق، در اول از همه روابط ممکن، هر یک از اینها، دیگری را گرامی می دارد. بنابراین در ذات اشیا، در وجود دو مخلوق عاقل، ذاتاً اصل دوم حکومتی، متقابل بودن همه رعایا به صورت مساوی وجود دارد.

و این اصل در دومی از همه احکام بیان شده است: «همسایه خود را مانند خود دوست بدار». این دومی از همه احکام است، به همان دلیل که اولی اولی همه احکام است؛ به محض اینکه موجود هوشمند دومی وجود داشته باشد، وجود دارد و ماهیت اشیا و هوش ها را ادغام می کند. و نیز مانند اولی، در لحظه به وجود آمدن دو مخلوق عاقل، کامل و مطلق است و با وجود عالم پر از مخلوقات دیگر، هرگز قابل انبساط و تغییر نیست.

هر کس برای خود، به تنهایی، در فردیت خود، کاملاً تابع و پیش از هر چیز به خالق است. زیرا او مدیون همه چیز است. در این انقیاد و عبادت، بیش از هر چیز، هر یک از موجودات عاقل دیگر را به عنوان همتای خود ارج می نهد. به همان اندازه که با خودش جایگاهش را در طرح خالق اشغال می کند و برای تحقق آن طرح به صورت فردی و فقط در برابر خالق مسئول است. لذا به احترام خالق، به همنوع، به خود، همنوع خود را مانند خود دوست دارد. و این حقیقت ابدی دوم، به طور مساوی با حقیقت اول، به طور فردی متمایز می شود

به عنوان یک اصل ابدی

این دولت اصلی است. همچنین دولت نهایی است. زیرا اینها اولاً اصول کامل و مطلق هستند؛ و از آنجا که آنها برای همیشه طبیعت و روابط موجودات هوشمند را یکپارچه می کنند. و این حکومت، که فوراً اصیل و در نهایت صرفاً خود حکومتی است - خودگردانی در عقلانیت و در خدا، زیرا تنها روشن ترین و ساده ترین حکم عقلانیت است که مخلوق عاقل باید تشخیص دهد که همه چیز را مدیون خالق است. و از این رو، اطاعت و شرافت از سوی او به عنوان یک موجود، وظایف معقولی است. به همین ترتیب، حکم ساده عقل این است که چون ممنوعش همه چیز را مدیون خالق است، باید به ممنوعش در همه اینها احترام و تکریم کرد، همانطور که خودش مایل است در آن احترام و تکریم داشته باشد.

همچنین حکم ساده عقلانیت این است که از آنجایی که اینها همه آفریده شده اند و در وجود خود همه چیز را مدیون خالق هستند، آن هستی با همه آنچه در اعمال توانایی ها و استعدادها همراهی می کند باید همیشه به شدت مطابق با اراده حفظ شود. و طراحی خالق زیرا حتی بیشتر از آن حکم ساده عقل است که خالق هرگز تعیین نکرده بود که وجود، توانایی ها یا قدرت های هیچ موجودی باید برخلاف اراده او یا خارج از طرح او اعمال شود. بنابراین ساده ترین و روشن ترین حکم عقلانیت این است که این حکومت اصیل و غایی که همان خودگردانی است، خودگردانی به فرمان خداوند باشد.

خدا، و در خدا، این واقعاً تنها خودگردانی واقعی است. خداوند تمام هوش ها را به طور مطلق و رایگان آفریده است. او انسان را به همان اندازه با هوش های دیگر اخلاقی ساخت. آزادی انتخاب برای اخلاق ضروری است. ایجاد هوشی ناتوان از انتخاب به معنای ناتوان ساختن آن از آزادی است. از این رو، او انسان را، به همان اندازه هوش های دیگر، در تصمیم گیری آزاد قرار داد. و همیشه به آنچه که اوست، یعنی آزادی انتخاب احترام می گذارد.

هنگامی که در اعمال این آزادی انتخاب، یک هوش تصمیم می گیرد که وجودش، با توانایی ها و قدرت های متعاقب آن، باید کاملاً تابع اراده و در چارچوب طرح خالق، و در حقیقت، با خالق صرف شود. و در آفریدگار، این به معنای واقعی کاملاً و واقعاً خودگردانی است.

و هنگامی که عبادت، عبادت و اتحاد هر هوشمندی باید کاملاً به انتخاب آزاد خود تسلیم شود، این امر از جانب خداوند، حاکم برتر و واقعی، اصل حکومت با رضایت حکومت شوندگان را آشکار می کند.

بنابراین، حکومت الهی، از آنجا که به حاکم و حاکم، خالق و مخلوق مربوط می شود، به طور یکسان نشان داده می شود که توسط حکومت از آزادی کامل رهایی یابد. و آزادی کامل به دلیل فردیت کامل.

انسان از طریق گناه آزادی خود و بنابراین فردیت خود را از دست داد. اما در هدیه مسیح همه چیز بازسازی شد. او مرا فرستاد تا اسرا را آزاد کنم.» «مسیح برای گناهان رنج کشید، عادل برای ناراست، تا ما را به خدا برساند.»

بنابراین، عیسی مسیح از آسمان به جهان آمد تا انسان را بازگرداند و انسان را به آنچه از دست داده بود بازگرداند.

فردیت عالی ترین هدیه خالق بود. در پاییز گم شد. در عطای مسیح، عطای فردیت به انسان بازگردانده شد.

در اعصار طولانی گناه و استبداد امپراتوری از قایل تا تیبریوس سزار، مردان به‌طور مستمر و سیستماتیک تحت ستم قرار می‌گرفتند که از هر بقایای فردیت ربوده می‌شد. سپس مسیح در جسم انسان به عنوان انسان به جهان آمد و از طریق هر مرحله از تجربه انسانی، فردیت انسان را بر اساس اصلی و ابدی خود تثبیت کرد. متی 25:15 بنابراین، بدون مسیحیت در خلوص اصیل و بومی خود، فردیت واقعی وجود نخواهد داشت.

اما به نفع استبداد، نام مسیحیت منحرف شده است. و در طول دوران طولانی استبداد کلیسای امپریالیستی، مردان دوباره به طور سیستماتیک از هر بقایای فردیت ربوده شدند.

در دوران اصلاحات، خدا دوباره مردان را به مسیحیت و فردیت بازگرداند. اما پروتستان‌نیزم در اشکال و عقاید سخت شد. و هر شکل و فرقه ای از پروتستان ها برای نابودی آزادی و فردیت مسیحیت هر کاری از دستشان بر می‌آید انکار کرده و انجام داده اند. فدراسیون فرقه ای، ملی، بین المللی و جهانی و کنفدراسیون در دین و مذاهب، بار دیگر استبداد کلیسای امپریالیستی با تمام قدرت های جهانی، نشانه های فریبنده و شگفتی های دروغگو، به طور سیستماتیک عمل خواهد کرد تا انسان را در نهایت از هر ردی از فردیت محروم کند.

اما مسیحیت در عالی ترین موهبت فردیت خود، مانند همیشه، اکنون و سرانجام بر همه پیروز خواهد شد. مکاشفه 15:2,3 و مسیحیت که از طریق فردیت پیروز می‌شود، در ماهیت مورد، اکنون مانند همیشه فقط در فرد مبارک و از طریق آن پیروز می‌شود. فرد تحت هدایت خدا و نزد خدا، فردی که با اخلاص کامل حق الهی فردیت در دین را حفظ می‌کند، و آزادی کامل دینی، فردیت را همیشه در نظر داشته باشد - نه فردگرایی - زیرا به طور مشخص و ابدی یک آد است، هرگز یک "ایسم".

فصل 9

آزادی مذهبی و
قانون یکشنبه

قانون یکشنبه از کجا آمده است؟
منشا آن چیست؟ شخصیت شما چیست؟
برای مردم ایالات، ایالات متحده و جهان چه چیزی را نشان می‌دهد؟

این سؤالات امروزه در همه جای ایالات متحده به طور برجسته مطرح است. زیرا در ایالت ها و ملت، قانون یکشنبه به طور کلی از کنگره خواسته می‌شود، و در مجالس ایالتی قانونگذاری یکشنبه به طور مداوم تشویق می‌شود.

به دلیل دیگری نیز، این سؤالات نه تنها مناسب، بلکه کاملاً مهم هستند. این دلیل آن است که از طریق قانون یکشنبه خواهد بود

همه حکومت‌های استبدادی، همه حکومت‌های قانونی، همه اتحادیه‌های کلیسا و دولت، و همه کلیساها به این شکل باید تحت فشار فدراسیون‌های فرقه‌ای، ملی، بین‌المللی و جهانی مذاهب، برای تسلط بر کل جهان در دین، عضویت و ترکیب شوند. حرکت جهانی به سوی فدراسیون

جهان در دین به طور برجسته در یک چیز به اوج خود می رسد - یکشنبه، و آنچه توسط قانون تحمیل شده است.

منشأ و شخصیت آن

اولین قانون به نفع یکشنبه از کنستانتین سرچشمه می گیرد. از کلیسا سرچشمه گرفت و تنها با ابتکار و تقاضای اسقف ها تحمیل شد. این امر نه تنها از احکام خود تشریح، بلکه از حقایق و اوضاع و احوال تشریح و از کل تاریخ زمان و نیز تشریح مسلم است.

اولین قانون در این زمینه مربوط به حدود سال 314 پس از میلاد است و شامل قانون ششم می شود - نمایشگاه، و همچنین یکشنبه. و مقصود از قانون به طور خاص شرعی بود، زیرا مقرر می کرد و دستور می داد که در روز جمعه و یکشنبه «در دادگاه ها و سایر دفاتر مدنی جلوی تجارت گرفته شود تا روز با وقفه کمتری به دادگاه اختصاص یابد. اهداف عبادت».

این تعبیر نئاندر از بیانیه سوزومن است که قبل از هر چیز به این قوانین به نفع روز یکشنبه احترام می گذارد. این است نشان می دهد که هدف قانونگذاری تنها دینی بوده است. اما سخنان خود سوزومن، همانطور که به زبان انگلیسی در Prof. والفورد، واقعاً ماهیت مذهبی قانون را تشدید کنید. اینجا را ببینید:

«او [کنستانتین] همچنین دستور داد تا روزی را که روز خداوند تعیین کرده است، که یهودیان آن را روز اول هفته می نامند، و یونانیان آن را به خورشید تقدیم می کنند، مانند روز قبل از سبت، و دستور داد که در آن روزها هیچ امر قضایی یا کار دیگری انجام نمی‌شد، بلکه باید خدا را با دعا و نیایش خدمت کرد.» - تاریخ کلیسایی، اثر سوزومن، کتاب اول، فصل هشتم.

این امر جای تردید دارد که نیت اولین قانونی که به نفع روز یکشنبه به عنوان روز تعطیلی مشاغل خاص و سایر مشاغل رایج بر جهان تحمیل شد، کاملاً و صرفاً مذهبی بوده است.

در مرحله دوم در قانون یکشنبه، در قانون قسطنطین که در سال 321 پس از میلاد صادر شد، جمعه حذف شد و یکشنبه به تنهایی ایستاد. اکنون دامنه این قانون نه تنها شامل دادگاه ها و سایر دفاتر رسمی، بلکه «افراد ساکن در شهرها» و «کسانی که به تجارت اشتغال دارند» نیز گسترش یافته است.

و با این حال، بدون شک قصد او یکی بود، زیرا یوسیبوس، یکی از اسقف‌هایی که با قانون‌گذاری ارتباط زیادی داشت، در مورد او می‌گوید:

«او [کنستانتین] همچنین دستور داد که یک روز را به عنوان یک مناسبت ویژه برای عبادت مذهبی در نظر بگیرند.» - سخنرانی در ستایش کنستانتین، هیچ یک IX

هنگامی که در سال 386 پس از میلاد، دامنه این قانون جهانی شد و «هر نوع معاملات مدنی در روز یکشنبه به شدت ممنوع شد»، همان ویژگی کاملاً مذهبی همچنان به آن پیوست شد. زیرا «کسی که تجاوز کرد، به راستی مجرم و فحشا تلقی می‌شد».

-نئاندر

«توهین به مقدسات» به هیچ وجه یک جرم مدنی نیست، اما در همه موارد فقط یک توهین مذهبی احساس کرد.

بنابراین، با توجه به خود تشریح، کاملاً روشن است که نه در آن و نه در مورد آن، به هیچ وجه، قصدی غیر از شرع وجود داشته است. با این حال، ما تنها با این شواهد باقی نمانده ایم.

به خودی خود کافی است. توسط همان افرادی که قانونگذاری را آغاز، ترویج و تضمین کردند، اطمینان مثبت داده می شود که هدف قانون منحصراً مذهبی و به طور خاص چنین بوده است.

باز هم اسقف یوسیوس کسی است که ما را در این مورد اطمینان می دهد، به شرح زیر، با اشاره به - اگر به کنستانتین در این رابطه:

«چه کسی به ملت‌های ساکن در قاره و جزایر این جهان عظیم دستور داده است که هر هفته در روز خداوند گرد هم آیند و آن را به عنوان عید برگزار کنند، نه برای لذت بردن از بدن، بلکه برای آسایش و طراوت روح با تعلیم به حقیقت الهی.» همان، فصل هفدهم.

همه اینها با رفتار خود کنستانتین در رابطه با قانون تأیید می شود. به عنوان مفسر قانون خود، نشان می دهد که چه او

او دعای زیر را استخراج کرد که سربازانش را وادار کرده بود هر روز یکشنبه صبح طبق علامتی که داده شده است، آن را به صورت گروهی تکرار کنند:

«ما تو را خدای یگانه می شناسیم. ما شما را به عنوان پادشاه خود داریم و از شما کمک می خواهیم. ما به لطف تو پیروز شدیم. ما به واسطه تو از دشمنانمان قدرتمندتریم. ما از مزایای گذشته شما سپاسگزاریم و برای برکات آینده به شما اعتماد داریم. ما با هم از تو دعا می کنیم و از تو می خواهیم که امپراتور کنستانتین و پسران پارسای ما را حفظ و حفظ و پیروز نگه دار.» - زندگی کنستانتین، کتاب چهارم، فصل XX.

با این حال، اگر در ذهن هر فرد منطقی تردیدی وجود داشت که آیا قانون اصلی یکشنبه صرفاً مذهبی است، بدون هیچ فکری، و حتی کمتر هیچ قصدی، که چیزی غیر از یک ویژگی منحصراً مذهبی دارد، حتی چنین تردیدهای مداومی. باید به طور مؤثر با این واقعیت غیرقابل انکار حذف شود که به دلیل منصب و اقتدار او به عنوان pontifex maximus، نه به عنوان امپراتور، این روز برای استفاده های ذکر شده در نظر گرفته شد. زیرا تنها امتیاز پونتیفکس ماکسیموس تعیین روزهای مقدس بود. گواه این امر، اقتدار عالی مورخ دوروی در عبارت زیر است:

«کنستانتین در تعیین اینکه چه روزهایی باید مقدس تلقی شود و در نوشتن دعایی برای استفاده ملی، یکی از حقوق متعلق به او را به عنوان pontifex maximus استفاده کرد و تعجبی نداشت که این کار را انجام داد.» - تاریخ روم، فصل CII، قسمت 1، بند 4.

این برای دیدن منشأ و ویژگی منحصراً مذهبی آن کافی است
قانون یکشنبه همانطور که در خود به وجود می آید. حالا در مورد:

الهام و آغاز شما

این قانون اصلی یکشنبه تنها بخشی از جاه طلبی و نقشه کلی کلیسای محبوب آن زمان از طریق ترتیبات سیاسی-کلیسایی و دسیسه با کنستانتین برای ایجاد "پادشاهی خدا" بر روی زمین بود. و این دقیقاً اندیشه و هدف یک حکومت دینی زمینی است. زیرا در واقع در کلیسا «یک نظریه تئوکراتیک نادرست . . که به راحتی می تواند منجر به تشکیل یک دولت کشیشی شود که قدرت سکولار را تابع خود کند

به شیوه ای نادرست و انحرافی.» این نظریه تئوکراتیک قبلاً در زمان کنستانتین حاکم بود. و «اسقفان داوطلبانه به او وابسته شدند

به دلیل اختلافات و عزم خود برای استفاده از قدرت دولت برای پیشبرد اهداف خود.» - نئاندر

به این معنا، کل طرح یک حکومت دینی انسانی به تقلید از اصل و الهی در کتاب مقدس، قطعاً توسط اسقف ها طراحی شده است. و از طریق قانون یکشنبه به اجرا درآمد. این در تاریخ زمان کاملاً صریح و غیرقابل انکار است. این خط فکری روشنی است که در تمام ادبیات کلیسایی آن زمان جریان دارد. و در اثر اسقف اوسیوس: «زندگی کنستانتین» متبلور شده است. کلیسا اسرائیل در مصر بود که تحت ستم فرعون ماکستیسوس قرار گرفت و کنستانتین موسی جدید بود که این اسرائیل مظلوم را آزاد کرد. شکست ماکستیسوس توسط کنستانتین در نبرد پل میلویین، و غرق شدن او در دجله، سرنگونی فرعون در دریا و فرو رفتن او در زیر آن مانند سنگ بود. پس از اعطای شریعت جدید توسط این موسی جدید، موسی جدید با اسرائیل جدید برای غلبه بر مشرکان در بیابان حرکت کرد. به استقرار کامل حکومت دینی، ورود به سرزمین موعود، و قدیسان حق تعالی که پادشاهی را به دست می گیرند. در این راستا، توسط موسی جدید خیمه ای برپا شد و کشیشی به تقلید از اصل الهی در کتاب مقدس تأسیس شد. و هنوز هم به تقلید از آن اصل الهی در کتاب مقدس، یکشنبه به موجب قانون نشانه این حکومت دینی نادرست جدید قرار گرفت، همانطور که شنبه نشانه دین سالاری حقیقی و اصلی الهی بود و هست. و این با این نیت آشکار انجام شد، همانطور که ما آن را به وضوح در سخنان خود اسقف اوسیوس بیان می کنیم، که یکی از اصلی ترین افراد در انجام این کار بود. در اینجا سخنان او آمده است:

همه کارهایی که قرار بود روز شنبه انجام شود، به یکشنبه منتقل کردیم.

اسقف اوسیوس نیز به طور واضح و مثبت به این شکل اعلام می کند که طرح و نظام چیزهایی که بدین گونه ایجاد شد، در نظر آنها همان پادشاهی خدا بر روی زمین بود:

او [کنستانتین] که با ظاهری از حاکمیت آسمانی احاطه شده است، به بالا نگاه می کند و حکومت زمینی خود را بر اساس الگوی آن اصل الهی شکل می دهد و در انطباق آن با پادشاه خدا احساس قدرت می کند. «و با انتصاب سزارها، پیش‌بینی‌های انبیا را مطابق آنچه که اعصار پیشین اعلام کرده‌اند، برآورده می‌سازد: «و قدیسان حق تعالی پادشاهی را به دست خواهند گرفت.» - خطابه، فصل سوم.

مراسم روز یکشنبه که توسط قوانین امپراتوری به عنوان نشانه حکومت دینی جدید و کاذب، به جای و به تقلید از سبت به عنوان نشانه دین سالاری واقعی و اصیل ایجاد و اجرا می شود، وسیله ای بود که همه مردم را به "رعیت مناسب" تبدیل کرد. این «پادشاهی خدا» جدید و دروغین. در اینجا سخنانی است که هنوز توسط اسقف اوسیوس گفته می شود:

امپراتور ما که همیشه مورد علاقه اوست، منبع اقتدار امپراتوری را از بالا می گیرد. «این حافظ جهان به این آسمان‌ها و زمین و ملکوت آسمانی دستور می‌دهد که مطابق با خواست پدرش باشد. اما امپراتور ما که او را دوست دارد، با آوردن کسانی که بر روی زمین بر آنها سلطنت می‌کند به کلمه یگانه و نجات‌دهنده، آنها را تابعان وفادار پادشاهی خود می‌کند.» — Id. کلاه لبه دار.

II.

این شواهد نشان می دهد که الهام و آغاز قانون اصلی یکشنبه منحصراً و به طور خاص کلیسایی بوده است. و همه اینها برای ترویج یک طرح بزرگ و ظریف توسط اسقف ها برای برپایی یک "دولت کشیشی" که قرار بود "سکولارها را به شکلی نادرست مطیع خود کنند."

حالت انحرافی» و «تصمیم خود برای استفاده از قدرت دولت برای دستیابی به اهدافش» را مؤثر جلوه دهد.

پس با قرائن در این دو وجه 1- منشأ و منش؛ دو «الهام و آغاز» قانون اصلی یکشنبه -مشاهده می‌شود که قانون روز یکشنبه مشخصاً دینی و کلیسایی است، و تمام افکار و نیات دیگر به طور خاص مستثنی شده است، این امر ثابت و اثبات شده است. یک تظاهرات، زیرا این شهادت متفق القول از تمام شواهدی است که می توان در پرونده اقامه کرد.

الان قضیه چیه؟

خصلت انحصاری و مخصوصاً مذهبی و کلیسایی منشأ تشریح یکشنبه این سؤال را مطرح می کند که آیا قانون یکشنبه آن خصلت انحصاری و مخصوصاً مذهبی را از دست می داد؟

اول از همه، چگونه ممکن است این شخصیت گم شود؟ بومی و فطری بودن شخصیت آن. این کاملاً تنها شخصیتی است که او تا به حال داشته است، کاملاً واضح است که این شخصیت به سادگی هرگز نمی تواند گم شود. همانطور که مطمئناً چیزی زنده می ماند، شخصیت بومی و ذاتی آن در آنجا نهفته است. بنابراین، در هر کجای این جهان تشریح یکشنبه یافت می شود، ناگزیر خصلت کلیسایی و مذهبی آن با آن پیوند می خورد.

این در اصل و ماهیت قضیه صادق است. اما اجازه دهید موضوع را از نظر تاریخی ردیابی کنیم و ببینیم این اصل تا چه حد به طور کامل تجلی یافته است.

«دولت کاهنانی» که قانون اصلی یکشنبه برای ظهور آن چنین عامل برتری بود، برای بیش از هزار سال بر تمام اروپا تسلط داشت «تعقیب سکولارها» و این کار با استبداد و «استفاده از قدرت حکومت» انجام می‌شد. دولت -هر دولتی -برای رسیدن به اهداف خود. در تمام این مدت باورنکردنی، قانون یکشنبه ادامه داشت، و بدون هیچ ادعایی غیر از ویژگی اصلی، بومی و فطری کلیسایی آن.

در سال 1535 هنری هشتم خود و انگلیس را از پاپ رم طلاق داد. اما این تمام بود. زیرا هنری که پس از آن به «کلیسای انگلستان» تبدیل شد، بلافاصله به عنوان پاپ به جای پاپ ایستاد. طبق قانون دستور داده شد که پادشاه «به عنوان تنها رئیس عالی کلیسای انگلستان روی زمین نگه داشته، پذیرفته و شهرت داشته باشد». و در سال 1553 هنری رسماً عنوان "رئیس عالی کلیسای انگلستان روی زمین" را به عهده گرفت.

آنچه اکنون کلیسای انگلستان بود، تنها چیزی بود که قبلاً کلیسای کاتولیک در انگلستان بود. از نظر فرم، هیچ چیز تغییر نکرده بود. قانون اساسی خارجی کلیسا بدون تغییر باقی ماند.» -سبز.

و در همین سیستم بدون تغییر، قانون یکشنبه پاپ ادامه یافت، و تا به امروز ادامه یافته است. و در عین حال بدون تظاهر به چیزی بیش از آنچه در خصلت دینی و کلیسایی اصلی، بومی و فطری آن است.

از انگلستان به مستعمرات آمریکا سرایت کرد. این مستعمرات توسط استعمارگرانی از انگلستان تأسیس شد و بنابراین چیزی جز گسترش دولت انگلیس در اینجا (نویسنده آمریکای شمالی بود) نبود. و مطابق با نظام انگلیسی و تا حد کامل آن، هر مستعمره ای که در آمریکا تأسیس شده بود، به جز رود آیلند، دارای یک مذهب ثابت بود، خواه به شکل کلی «مسیحی» یا حداکثر، در قالب هر کلیسای خاص.

و در هر یک از این مؤسسات مذهبی در آمریکا، قانون یکشنبه نظام انگلیسی گسترش یافت، و در برخی حتی تشدید شد، که تنها بسط قانون یکشنبه نظام اصلی رومی و پاپی بود.

و با این حال، در اینجا، مانند همیشه در انگلستان و رم، قانون یکشنبه مستعمرات آمریکا هرگز فکر، هدف یا ادعایی جز ویژگی اصلی، بومی و ذاتی مذهبی و کلیسایی خود نداشت.

این مستعمرات اکنون خود را از سلطه بریتانیا رها کرده و به «دولت‌های آزاد و مستقل» تبدیل شده‌اند. اما همچنان هر یک از آنها در نظام دین ثابت و تشریح یکشنبه خود مانند قبل بودند. با این حال ویرجینیا بلافاصله کلیسای انگلستان و مذهب آن را به آنجا منتقل کرد. و با توجه به مذهب تثبیت شده، با «قانون برقراری آزادی دینی» هر چیزی را که مربوط به آن بود حذف کرد. با این حال، در کتب قانونگذاری ایالت ویرجینیا کنونی، قانون یکشنبه بدون تغییر باقی مانده است، مشابه با سیستم کلیسا و ایالت انگلستان، که فقط قانون بدون تغییر رم و نظام پاپی در بومی و اصلی مذهبی و کلیسایی قدیمی خود بود. شخصیت.

تاریخ ویرجینیا، در این، اساساً تاریخ تمام سیزده ایالت اصلی دیگر، به جز رود آیلند است. و قانون یکشنبه تمام ایالت های اتحادیه، پس از سیزده مورد اصلی، همیشه بسط و عملاً نسخه ای از قانون یکشنبه سیزده ایالت اصلی است که آن را در اختیار داشتند. و در این پیشرفت شیطان، حتی رود آیلند نیز منحرف و فاسد شده است. و همیشه این یکشنبه قانونگذاری آخرین ایالت ها از همان ویژگی مذهبی و کلیسایی بومی و اصیل بوده است، مانند مستعمرات، در -

گلاترا ای دی روما

بنابراین، از قانون اصلی یکشنبه کنستانتین تا آخرین قانون یکشنبه در ایالات متحده، همیشه یکسان است، برای همان هدف، و دقیقاً یک ویژگی دارد.

قانون یکشنبه

غیر قانون اساسی

سپس تشکیل دولت ملی ایالات متحده با جدایی کامل دین از دولت، و ماده قانون اساسی آن مبنی بر اینکه "کنگره هیچ قانونی در رابطه با ایجاد مذهب وضع نخواهد کرد، و یا اعمال آزادانه آن را منع نخواهد کرد." این اصل از قانون اساسی ملی با پیشینه «قانون برقراری آزادی مذهبی» در ویرجینیا، راهنمای تشکیل قوانین اساسی همه ایالت های اتحادیه آمریکا، پس از سیزدهم اولیه بوده است، و حتی قوانین اساسی، گرچه قوانین سیزده ایالت اصلی نیست، اما از نظر مادی توسط آن شکل گرفته است. و چنان صادقانه از این راهنما پیروی شده است، و به طور کلی این اصل در سراسر اتحادیه آمریکا به رسمیت شناخته شده است، که، همانطور که خلاصه شد، این مورد به این ترتیب خود را نشان می دهد:

مواردی که تحت هیچ یک از قوانین اساسی آمریکا قانونی نیستند، ممکن است به این ترتیب اعلام شوند:

1. هر قانونی که مربوط به اقامه دین باشد.

2. حمایت اجباری، از طریق مالیات یا غیره، از آموزش دینی.

3. حضور اجباری در یک فرقه مذهبی

4. "محدودیت اعمال آزادانه دین طبق دستور وجدان.

5. "محدودیت در بیان عقاید دینی.

اینها ممنوعیت هایی است که به نوعی باید در قوانین اساسی آمریکا یافت شود و آزادی وجدان و عبادت مذهبی را تضمین می کند. هیچ مردی در مسائل مذهبی نباید تحت سانسور دولت یا هیچ مقام دولتی قرار گیرد.»

«قانونگذاران برای ایجاد اتحاد کلیسا و دولت، یا ایجاد ترجیحات قانونی به نفع هر گونه اقلیت مذهبی یا شیوه عبادت آزاد نیستند. هیچ آزادی دینی کاملی وجود ندارد که در آن هر فرقه ای از سوی دولت ممتاز باشد و بر اساس قانون از آن برتری بگیرد

دیگران.

«هر چیزی که تمایزی را علیه یک طبقه یا فرقه ایجاد کند، تا جایی که این تمایز به طور نامطلوب عمل کند، آزار و شکنجه است. و اگر مبتنی بر مذهب باشد، آزار دینی. میزان تبعیض در ابتدا مادی نیست. کافی است که نابرابری در حقوق یا امتیاز ایجاد کند.»

محدودیت های اساسی، کولی، سرپوش. سیزدهم، بند. 9-1

اکنون با توجه به این حقایق، مفاد و اصول، در نظر گرفتن قانون یکشنبه همان چیزی که برآوردید است - منحصراً و مشخصاً مذهبی - کاملاً روشن است که در هر کجای ایالات متحده و بر اساس همه قوانین اساسی، قانون یکشنبه است. "یک آزار دینی" و کاملاً خلاف قانون اساسی و به خودی خود بی اعتبار است.

این که این خلاف قانون اساسی است، توسط دادگاه های ایالتی و فدرال پذیرفته شده است. دادگاه عالی اوهایو به صراحت اعلام کرد که «اگر مذهب تنها مبنای قانون یکشنبه بود، نمی توانست برای یک لحظه هم بر اساس قانون اساسی باقی بماند». و یک دادگاه منطقه ای ایالات متحده به "تصویر تا حدی مایوس کننده وکلای یکشنبه در تلاش برای توجیه ادامه قانون یکشنبه" اشاره کرد. . . با این استدلال که اینطور نیست

با دگم مدنی آزادی مذهبی در تضاد است، در حالی که قطعاً چنین است، و اعلام می کند که «پتانسیل این واقعیت است که به عنوان کمکی به دین وجود دارد. می توان صراحتاً اعتراف کرد و انکار نکرد.» و آخرین دادگاه به طور مشخص آن را، در هر کلمه، به عنوان "آزار و اذیت" تشخیص داد.

اختراع و مجازات قضایی

و با این حال، در سراسر ایالات متحده، قوانین یکشنبه توسط دادگاه ها به عنوان قانون اساسی تایید می شود! چطور می تواند باشد؟ پاسخ این است که این امر صرفاً از طریق اختراع و تحریم قضایی صورت می گیرد.

نکته: نه از روی ساخت یا تفسیر قضایی از قوانین اساسی، بلکه کاملاً با اختراع و تحریم قضایی از نظر ماهیت قانونگذاری است. این بدان معناست که: با اختراع و حکم قضایی یک ویژگی کاملاً جدید و عجیب به قانون یکشنبه داده می شود. و سپس در این زمینه جدید و عجیب، قانون به عنوان قانون اساسی حفظ می شود. اگر این زمین جدید و عجیب در واقع سرزمین اصلی و بومی بود، حتی در آن صورت قانون اساسی بودن چنین قانونی قابل تردید بود. اما نه در

هر حسی زمین واقعی عجیب و غریب است. این یک اختراع خالص است و هم به عنوان یک اصل و هم از نظر واقعیات نادرست است.

این اختراع قضایی و تأیید زمینه جدید و عجیب قانون یکشنبه، گزاره ای است که در مورد منافع جسمانی، ارتقای سلامت و بازیابی انرژی های از دست رفته مردم اعمال می شود. که هدف آن "حمایت از کار" است، و بنابراین "به عنوان یک مقررات سیاسی" و "به عنوان یک قانون کاملاً مدنی" قانون اساسی است.

حال، هرکسی که ABC قانون یکشنبه را بداند، کاملاً می داند که هیچ قانون یکشنبه در جهان هرگز با چنین نیتی، یا برای چنین هدفی، یا بر اساس چنین زمینه ای وضع نشده است. اما تمام قوانین یکشنبه در جهان صرفاً به دلیل ویژگی مذهبی و کلیسایی آن تحمیل شده است و هر عنصر فیزیکی و مدنی به طور خاص مستثنی شده است.

ایالت آیداهو تصویر مناسبی است. مورد دوم کاملاً مرتبط است. با روحیه و دقیقاً با همین هدف، اسقفان در زمان کنستانتین، یک طبقه کلیسایی، نه از ایالت آیداهو. قانون یکشنبه را برای آیداهو تنظیم کردند و آن را به مجلس قانونگذاری آیداهو بردند و موفق به تصویب آن در سال جاری شدند. شکل قانون آیداهو و سپس، بر اساس قانون اساسی که اعلام می کند «عمل و بهره‌مندی از ایمان و عبادت دینی برای همیشه تضمین می‌شود»، و هیچ فردی نباید به دلیل عقاید مذهبی خود از هیچ گونه حق، امتیاز یا ظرفیت مدنی یا سیاسی محروم شود. . . . دادگاه عالی آیداهو اعلام کرد که این قانون مذهبی و کلیسایی «قانون اساسی» است.

ایالت واشنگتن مثال دیگری است. قانون اساسی ایالت اعلام می کند که «آزادی مطلق وجدان در تمام مسائل مربوط به عواطف دینی، اعتقادات و عبادت برای هر فردی تضمین می شود و هیچ شخصی نباید به دلیل مذهب خود از لحاظ شخصی یا دارایی مزاحمت یا مزاحمت ایجاد کند».

هنگامی که در سال 1889 این ماده قانون اساسی جعل شد، قصد متفق القول تدوین کنندگان آن این بود که قانون یکشنبه را به طور مساوی با سایر اشکال دین در قانون مستثنی کنند. نویسندگان این کتاب در هنگام تدوین این ماده در کمیته کنوانسیون قانون اساسی حضور داشت. من شخصاً می دانم که قصد تدوین کنندگان آن چنین بوده است، زیرا همین موضوع قانون یکشنبه مورد توجه ویژه کمیته قرار گرفت.

کمیته به اتفاق آرا اعلام کرد که این ماده قانون اساسی همانطور که فرموله شده است، مطابق با هدف، قانون یکشنبه را مستثنی کرده است. با این حال، بر اساس آن قانون اساسی، دادگاه عالی ایالت واشنگتن قوانین یکشنبه را به عنوان "قانون اساسی" تأیید کرده است.

بنابراین، با قوانین یکشنبه که عملاً توسط روحانیون بدون هیچ نیتی جز مذهبی و کلیسایی تدوین شده بود، و با مقررات قانون اساسی که با قصد آشکار منع آن جعل شده بود، دادگاه ها با اختراع و تحریم محض قضایی آن را «قانون اساسی» کردند.

اما هر تصمیمی از این دست آشکارا با بی توجهی آشکار به یکی از اصول اولیه و «قاعده پذیرفته شده جهانی» در عمل قضایی است - این اصل و قاعده که «قصد قانونگذار قانون است»، «قانون» باید بر اساس نیت قانونگذار ساخته شود، و اینکه «قانون ممکن است معنایی جز نیت کسانی که آن را وضع کرده اند، نباشد».

که این اصل باید همیشه، در عدالت، راهنمای ساخت

اساسنامه ها و قوانین اساسی به صورت اقتدار به شرح زیر اعلام می شود:

دادگاهی که باید اجازه دهد که احساسات عمومی تغییر کند، بر ...

ارائه ساختاری به یک قانون اساسی مکتوب که مورد حمایت بنیانگذاران آن نباشد، عادلانه به دلیل بی توجهی به سوگند رسمی و وظیفه عمومی است . 67.

این اصل در مورد ساخت یک اساسنامه و برای ساخت قانون اساسی با قدرت برابر اعمال می شود. و خواه تغییر احساسی که دادگاه باید اجازه دهد تا بر آن تأثیر بگذارد، خواه عمومی و عمومی، یا فقط احساس خصوصی، شخصی یا تعصب خود دادگاه، اصل یکسان است و چنین دادگاهی به همان اندازه «مجرم است». بی احتیاطی به سوگند رسمی و وظیفه عمومی. با این حال این دقیقاً همان کاری است که توسط دادگاه ها انجام شده است، زمانی که آنها با ایجاد معنایی کاملاً جدید و عجیب، به قانون یکشنبه ساختاری می دهند که به هیچ وجه مورد حمایت بنیانگذاران یا تدوین کنندگان آن، در هیچ کجای تاریخ یا تجربه بشری نیست.

زیرزمینی قابل لمس

با این حال حتی این اختراع و تصویب زمینه جدید و عجیب قانون یکشنبه نیز مجاز نیست که زمینه دینی بومی و اصیل را از آن خارج کند. این اختراع، در واقع، تنها بهانه ای است که به وسیله آن می توان قوانین یکشنبه به عنوان دین را معرفی کرد و طبق مقررات قانون اساسی که مطلقاً آن را ممنوع می کند، «قانون اساسی» جلوه داد. زیرا به محض اینکه در هر مورد «یک قانون صرفاً مدنی» شد، بلافاصله با این اعلامیه که «این واقعیت که قانون بر پایه دین استوار است» و «جنبه عجیب مسیحیت» است، جایگاه دینی می یابد، «هیچ چیز نیست. علیه آن، اما به شدت به نفع آن است.» بنابراین، بر اساس قوانین اساسی که قانونگذاری دینی را ممنوع می کند، دستکاری قانونی خالص، اقدامی برای ایجاد قانون اساسی «قانون اساسی» انجام می شود که کاملاً مذهبی و کلیسایی باشد.

هنوز غیرقانونی

اما برخلاف همه اینها، هنوز این حقیقت ثابت باقی مانده است که قوانین یکشنبه به دلیل ویژگی مذهبی آن در همه جای ایالات متحده مغایر با قانون اساسی است. ابداع «مبنای مدنی» برای آن، برای مشروطه شدن آن، تنها به دلیل خصلت دینی و کلیسایی اصلی بومی و فطری، آن را مغایر با قانون اساسی می گذارد. به عبارت دیگر، هنگامی که قانون اساسی آزادی مطلق از همه شعائر، محدودیت ها یا مقررات دینی را به موجب قانون لازم تضمین می کند، هر خصلت دینی که خود را به هر قانونی ملحق می کند، به همین دلیل آن را خلاف قانون اساسی می کند.

قانون اساسی بیانگر عالی اراده مردم در حکومت است. و هنگامی که این اراده متعالی همه چیزهای دینی را از تشریح خارج کند، آنگاه نمی توان صرفاً با حيله ابداع « مبنای مدنی » برای امری دینی از این اراده عالی طفره رفت. با چنین ترفندی می توان هر چیز دینی را که تا به حال شنیده بود، قانون اساسی کرد و بر همگان تحمیل کرد. و تضمین آزادی مذهبی بر اساس قانون اساسی به آرزویی دست نیافتنی تبدیل خواهد شد.

بنابراین، به جای اینکه «زمینه شرعی روز یکشنبه مخالفت نداشته باشد، بلکه به نفع قانون روز یکشنبه به عنوان یک قانون مدنی باشد، حقیقت این است که این شدیدترین اعتراض ممکن علیه آن است. در حقیقت آنقدر قوی است که صرف نظر از ماهیت یا ضرورت «مدنی» آن، آن را باطل می کند.

دادگاه عالی کالیفرنیا این اصل را به خوبی بیان کرده است، به شرح زیر:
"قانون اساسی اعلام می کند که "اعمال و بهره مندی از مسلک و عبادت مذهبی، بدون تبعیض یا ترجیح، برای همیشه در این ایالت مجاز است." . . .
مسئله قانون اساسی یک مسئله عریان از قوه مقننه است. آیا قانونگذار قدرت انجام کار خاص انجام شده را داشته است؟ موضوع خاص چه بود؟—ممنوعیت کار در روز یکشنبه بود. این قانون به گونه ای تنظیم شده بود که نشان می دهد کسانی که به آن رای داده اند، صرفاً به عنوان یک مقررات شهرداری مورد نظر بوده است. با این حال، اگر در واقع با مفاد قانون اساسی که آزادی مذهبی را برای همه تضمین می کند، مغایرت داشت، ما باید مجبور می شدیم آن را بر این اساس خلاف قانون اساسی اعلام کنیم. «Expert Newman -

اصل این است که غیرممکن است که برای محرومیت از منافع مدنی مورد نظر به دولت، جامعه یا فرد خسارت وارد شود، همانطور که قطعاً باید از طریق تجاوز به آزادی مذهبی به دولت، جامعه و هر فرد وارد شود. تجاوز به حقوق وجدان و اعطای قدرت مدنی دینداران.

حتی اگر قانون اساسی بود، باز هم اشتباه بود

پس غیرقابل انکار است که قوانین یکشنبه و کلیسایی، و به این ترتیب، و تحت هر درخواستی، خلاف قانون اساسی و «آزار و اذیت» در سراسر ایالات متحده است. اما حتی اگر در اینجا قانون اساسی بود، همانطور که در انگلیس، فرانسه، اسپانیا و روسیه است، باز هم اشتباه بود. تشریح یکشنبه به دلیل مذهبی بودن و کلیسایی بودن خود نادرست است و به هیچ وجه نمی تواند درست باشد.

پادشاه نیوکدینر، با رفتن به مقابله با سه جوان عبری، قانونی را با اساس و ویژگی مذهبی وضع کرد. اما خدا به او و همه پادشاهان و مردم تا ابد آموخت که این اشتباه است.

دولت ماد در برابر دانیال، قانون غیرقابل انعطافی با مبنای و ویژگی مذهبی وضع کرد. اما خدا به آن دولت و همه دولت ها و مردم تا ابد آموخت که اشتباه است.

و در مورد «استفاده کلیسا از قدرت دولت برای رسیدن به اهدافش»، که احتمالاً نمی تواند با هدفی جز مذهبی باشد - که با این ترفند ظریف، کلیسا به «هدف» خود در به صلیب کشیدن مسیحیان دست خواهد یافت. ای خداوند جلال، این برای جهان گسترده و تا ابد اثبات کافی است که چنین ترکیب و رویه ای بسیار نادرست و شیطانی است.

بنابراین قانون برتر و اقتدار قدرتمندتر از هر قانون دیگری بر روی زمین وجود دارد. این اراده و اختیار خداست. دین وظیفه ای است که عقل ها در قبال خالق خود دارند و راه انجام این وظیفه است. بنابراین، دین هر روحی فقط بین او و حاکم روح است. بنابراین، اگرچه قانون یکشنبه در هر ایالت یا حکومت روی زمین قانون اساسی است، اما به عنوان مذهبی، کاملاً اشتباه است. زیرا تهاجم به قلمرو و غصب قدرت و صلاحیت خداوند است.

هیچ زمینی برای او امکان پذیر نیست

تنها دو مقام وجود دارد که تا آنجا که به قانون یا دولت مربوط می شود، هر کسی در جهان موظف است هر چیزی را به آنها ارائه دهد. این دو خدا و قیصر هستند. به این معنا، عیسی خداوند این حقیقت را اینگونه اعلام کرد: «پس آنچه را که قیصر است به قیصر و آنچه از آن خداست به خدا بده.»

تشریح یکشنبه و رعایت روز یکشنبه از نیست
خدا نه سزار

از طرف خدا نیست؛ زیرا، همانطور که شواهد نشان می دهد، در همان ابتدا به عنوان نشانه ای از تئوکراسی کاذب و انسان ساز انسان گناهکار به جای خدا تثبیت شد و نشان داد که او خداست، تا سبت خداوند را جایگزین کند. نشانه تئوکراسی حقیقی و الهی است که در آن خود خدا تنها خداست.

این مال سزار نیست. زیرا، همانطور که شواهد نشان می دهد، کنستانتین روز یکشنبه را به عنوان روز مقدس تعیین کرد و برگزاری آن را نه به عنوان سزار - رئیس دولت، بلکه فقط به عنوان - pontifex maximus رئیس دین بود. و این تحت الهام و تقاضای «کلیسا» که نه خداست و نه سزار.

بنابراین، از آنجایی که نه از جانب خدا و نه از قیصر، بلکه فقط از «کلیسا» از طریق یک «رئیس دین» بت پرست سرچشمه می گیرد، هیچ تکلیفی، هیچ زمینه و جایی برای هیچ کس در جهان وجود ندارد که هرگز آن را رعایت کند. به هر شکلی که باشد.

هدف نهایی شما

بنابراین، از هر جنبه قابل اثبات، خصلت فطری، اصیل و بومی قانون یکشنبه همیشه یکسان است - منحصراً و به طور خاص مذهبی و کلیسایی.

و هدف نهایی قانون یکشنبه نیز مانند همیشه یکسان است. دیدیم که در قانون اصلی یکشنبه هدف نهایی «تشکیل یک دولت کشیشی بود، که سکولارها را به شیوه‌ای کاذب و انحرافی تحت فرمان خود درآورد». و مؤثر ساختن «عزم» روحانیون برای «استفاده از قدرت دولت برای رسیدن به اهدافشان».

و این دقیقاً هدف نهایی او در حال حاضر است. کنگره و مجالس قانونگذاری دائماً محدود می شوند. قانونگذاران پیگیر هستند

با نزدیک شدن، و حتی تهدید، توسط روحانیون، در حال حاضر، همانطور که دفتر شاهنشاهی در آن زمان بود، همیشه طرفدار قانون یکشنبه، و بیشتر قانون یکشنبه، مهم نیست که چقدر از چنین قوانینی ممکن است قبلاً در کتب قانونگذاری وجود داشته باشد، باز هم تقاضای مداوم این است که بیشتر، و بیشتر، و باز هم بیشتر باشد. و همه اینها دیکته شده است، اگر واقعاً فرموله نشده باشد، توسط خود روحانیون علاقه مند، و با عباراتی که به تفتیش عقاید نزدیک و نزدیکتر می شوند، دقیقاً مانند آن روحانیون دیگر در ابتدا.

نیازی نیست بیشتر از این پیش برویم. شواهد ارائه شده در اینجا به طور قاطع نشان می دهد که ماهیت قانون یکشنبه همیشه صرفاً، منحصراً و به طور خاص مذهبی و کلیسایی است. بنابراین، در ایالات متحده خلاف قانون اساسی و غیر آمریکایی است. و که همه جا ضد الهی و ضد مسیحی است.

فردیت در دین حق تجاوز ناپذیر هر انسانی است. با این حال، از زمان سقوط لوسیفر، همیشه عزم مداوم مردان برای حکومت بر مردان دیگر به جای خدا وجود داشته است.

تاریکی از ظلم و ستم، سوابق تلاش انسان برای وادار کردن دیگران به پرستش خدا طبق دستور رهبران کلیسایی است، که وقتی فکر می کردند اراده خدا را انجام می دهند، در واقع به شیطان خدمت می کردند. علیرغم قدرت خارق العاده‌ای که این قدرتمندان در اختیار دارند، مسیحیان واقعی صرف نظر از هزینه شخصی از دست کشیدن از اصول الهی خودداری کرده‌اند. در هر نسلی کسانی بوده اند که از راه خدا حمایت کرده اند و با این کار پایه پیروزی نهایی را بنا نهاده اند.

فردیت در دین امروز آنطور که باید نه درک می شود و نه ارزش قائل می شود، زیرا نسل کنونی چیزی از مبارزه لازم برای برقراری این آزادی های گرانبها نمی داند. این جهل و بی تفاوتی به شیطان امتیازی می دهد که او برای تحمیل دوباره حکومت ظالمانه گذشته مودیانه نیاز دارد. بنابراین لازم است نسل حاضر با پیروزی هایی که در زمان آزمون فردیت در دین قبل از آتش، شیر، زندان و هر آزار و اذیت دیگری به دست آمده است، آشنا شود و سپس بیاموزد که قدر آزادی هایی را که با این هزینه های دردناک به دست آمده است، بداند. زیرا به زودی زمانی فرا خواهد رسید که فشارهای گذشته بار دیگر تحمیل خواهد شد.